

تهیه و تنظیم: مهدی پروین زاد

جغرافیای انسانی

در گفت و گو با: استاد جواد صفی نژاد



پای صحبت استاد فرهیخته‌ای نشسته‌ایم که زمانی دراز، با پای عشق و اراده پهنه پروسعت کشورمان را پیموده، آب و خاک و کشت و کوچ را در این سرزمین کهن به قلمرو تحقیق کشیده، ناشناخته‌هایی از نظام کشاورزی سنتی و پرسابقه ما را کشف کرده و به عرصه پژوهش درآورده است. در نگاه به آثار تاریخی و جغرافیایی، نقشه‌ها و نمودهایی که در این فضای تنگ به زحمت جا گرفته‌اند، انسان احساس می‌کند که این اتاق کوچک هم نوا با قلب ایران می‌تپد.

استاد جواد صفی نژاد را در این دیدار، مردی مهربان، پر حوصله و عاشق یافتیم؛ استادی که در سن ۷۹ سالگی همچون دانشجویی پُرانگیزه و کوشا، به قلمروهای نو می‌اندیشد و عاشق کارهای پژوهشی در جغرافیای انسانی است. پژوهشگر محققى که از تکرار می‌گریزد و شرایطی که بسیاری به بازنشستگی پیش از موعد می‌اندیشند، او به باز تولید دانش و آفرینش آثاری گرانسنگ در زمینه «آب» می‌اندیشد. شاید او بهتر از هرکسی به تجربه و دانایی دریافته است که «آب» یعنی «زندگی».

گفت و گوی ما با استاد جواد صفی نژاد در دو نوبت صورت گرفت؛ نوبتی در کتابخانه استاد و نوبتی در دفتر کیهان فرهنگی. در این دو نشست، استاد، با حوصله‌ای درخور تحسین به پرسش‌های پر شمار ما پاسخ گفت. آنچه پیش روی شما عزیزان است، حاصل این دو دیدار است.

استاد جواد صفی نژاد در نهم شهریور ماه ۱۳۰۸ در شهر ری از پدری لرنژاد و مادری تجریشی پا به عرصه گیتی نهاد. پدرش اسماعیل در شهرری سبزیکاری داشت و خانواده اش از این طریق امرار معاش می کردند. در شهرری بود که تحصیلات ابتدایی وی در دبستان عظیمیه آغاز شد و پس از دوران ابتدایی به دلیل نبودن دبیرستان در شهرری، چند سالی از تحصیل دور ماند و در این مدت در کنار پدر همچنان به سبزیکاری اشتغال داشت.

شوق دانستن و جست و جو برای یافتن محلی برای ادامه تحصیل، او را به آموزشگاهی شبانه در تهران هدایت کرد و به این ترتیب بود که در آموزشگاه انستیتو دانش تهران ثبت نام کرد و تحصیلات متوسطه را تا سوم دبیرستان ادامه داد. با تأسیس دبیرستان عظیمیه در شهرری، استاد صفی نژاد کلاس های چهارم و پنجم متوسطه را در زادگاهش به پایان رساند.

استاد صفی نژاد در سال ۱۳۳۲ در رشته تاریخ و جغرافیا در دانشگاه تهران پذیرفته شد. وی همزمان با گذراندن امتحانی دیگر، بورسیه دانشسرای عالی شد و به همین خاطر ماهیانه ۱۵۰ تومان حقوق دریافت می کرد. بدین ترتیب استاد صفی نژاد تحصیلات دانشگاهی سنگین خود را که آغاز فعالیت های جدی پژوهشی او نیز بود، طی نمود. پس از اخذ لیسانس جغرافیا در سال ۱۳۳۶، بنا به تمهیدی که سپرده بود، می بایست برای دبیری به گرگان برود، اما با اصرار و مساعدت استادش دکتر محمدحسن گنجی، تمهید دبیری خود را لغو کرد و در دانشگاه تهران استخدام شد.

استاد صفی نژاد از آن پس با استادان پیشین خود مشغول به همکاری شد. وی در سال ۱۳۳۷ با تأسیس مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران، عصرها به همکاری با آن مؤسسه پرداخت؛ مقارن همان ایام کلاس های فوق لیسانس علوم اجتماعی در مؤسسه مذکور تأسیس گردید و همین فرصت باعث شد که وی در سال ۱۳۳۸ برای اخذ فوق لیسانس علوم اجتماعی در آن مؤسسه ثبت نام نموده و پس از قبولی سرانجام در سال ۱۳۴۰ موفق به اخذ فوق لیسانس علوم اجتماعی از آن مؤسسه گردد. محل کار پژوهشی استاد ابتدا در گروه جامعه شناسی شهری و سپس در بخش مطالعات روستایی قرار داشت. در سال ۱۳۴۵ به مناسبت گسترش



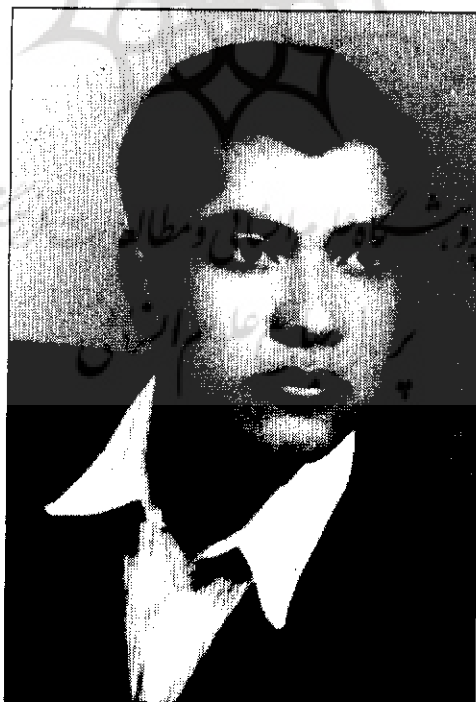
کتابخانه: خوشحالیم از این که در محضر یکی از پیشگامان پژوهش جغرافیای انسانی در ایران، محقق پرکار و نوآور، جناب استاد جواد صفی نژاد هستیم. تقاضا می کنیم گفت و گو را به روال مجله، از خانواده، زمان تولد و زادگاهتان شروع بفرمایید.

استاد جواد صفی نژاد: من در نهم شهریورماه ۱۳۰۸ به دنیا آمدم. پدر و مادرم در شهرری سکونت داشتند و من همانجا متولد شدم. مادرم از اهالی تجریش بود. ما یک خانواده ده نفره بودیم، پدر، مادر و هشت برادر و خواهر. جد پدری ما از لرهای بختیاری بود که بعد از یک درگیری سخت با مأمور جمع آوری مالیات در دوره قاجار، به شهرری گریخته و در همین شهر ماندگار شده بود. مقام و احترامی که او در ایل داشت باعث شده بود که سال ها سواران بختیاری برای دیدارش به شهرری بیایند. پدرم در شهرری سبزی کاری داشت و من تا وقتی که به دانشگاه رفتم، در کار سبزی کاری به ایشان کمک می کردم و به همین خاطر با ابزارها و شیوه سبزی کاری کاملاً آشنا شده بودم.

کتابخانه: از حال و هوای محیط خانه و خاطرات ایام کودکی تان بفرمایید.

استاد صفی نژاد: مادربزرگ من زنی مذهبی بود. او به جز قرآن، کتاب های مذهبی متعددی در منزل داشت.

کتابخانه: اسامی کتاب ها در خاطر تان



هست؟

استاد صفی نژاد: بله، مثلاً مفاتیح الجنان، کلیات جوهری و یک کتاب دعای دیگر که حالا اسمش در خاطر من نیست. من در آن عوالم کودکی، یک جعبه بزرگ برای خودم درست کرده بودم و کتاب های مادربزرگم را آنجا کنار هم می گذاشتم و می گفتم: اینجا کتابخانه من است!

کتابخانه: قبل از ورود به دبستان، در منزل یا در جایی دیگر آموزش خاصی ندیده بودید؟

استاد صفی نژاد: چرا، مادربزرگم مکتب خانه داشت و به من قرآن و مطالب دیگر یاد می داد. یک خانم دیگر هم در کوچه ما مکتب خانه داشت و من پیش او هم می رفتم. البته درس ها همه شفاهی بود و مطالب را فقط حفظ می کردیم. من حالا هم آن مطالب را پس از گذشت این همه سال در حافظه دارم، ولی آن زمان نمی توانستم از روی کتاب چیزی بخوانم، یعنی حروف و کلمات را نمی شناختم.

کتابخانه: در همان محل تولدتان به دبستان رفتید؟

استاد صفی نژاد: بله، من در شاه عبدالعظیم به دبستان عظیمیه که یکی از مدارس قدیمی بود می رفتم.

کتابخانه: از فضای مدرسه عظیمیه در آن سال ها بفرمایید.

استاد صفی نژاد: من از روز اول ورودم به مدرسه عظیمیه خاطرات بسیار تلخی دارم؛ یادم هست در شروع سال تحصیلی و همان روز اول، در کلاس در ردیف جلو نشسته بودم. وقتی معلم به کلاس آمد و پشت میز نشست، رو به من کرد و گفت: برو پای تخته، گچ را بردار و بنویس! من تعجب کردم و گفتم: آقا! من بلد نیستم بنویسم، ولی او

روزافزون بخش مطالعات روستایی، بخش عشایری از آن مجزا شد و استاد صفی نژاد به اتفاق دو تن از همکارانش به سرپرستی دکتر نادر افشار نادری، بخش مطالعات و تحقیقات عشایری را مستقلاً پایه گذاری کردند. با آغاز به کار این بخش، مطالعه میدانی گروه به قلمرو ترکمن ها و سپس به مناطق عشایرنشین شاهسون گسترش یافت. استاد صفی نژاد در سال ۱۳۴۶ به صورت تمام وقت به مؤسسه مطالعات منتقل شد و از همین ایام پژوهش های عشایری وی، در قلمرو گهگیلویه و به خصوص بویراحمد آغاز شد. حاصل این پژوهش های مستمر، کتب، مقالات، جزوه ها و نقشه های فراوانی است که درباره این منطقه نوشته است.

استاد صفی نژاد در سال ۱۳۴۰ ازدواج نمود و حاصل این پیوند، دو فرزند است. وی کاشف شیوه سنتی کشاورزی ایران «بُنه» و مؤلف کتابی به همین نام است که اکنون شهرتی جهانی یافته است.

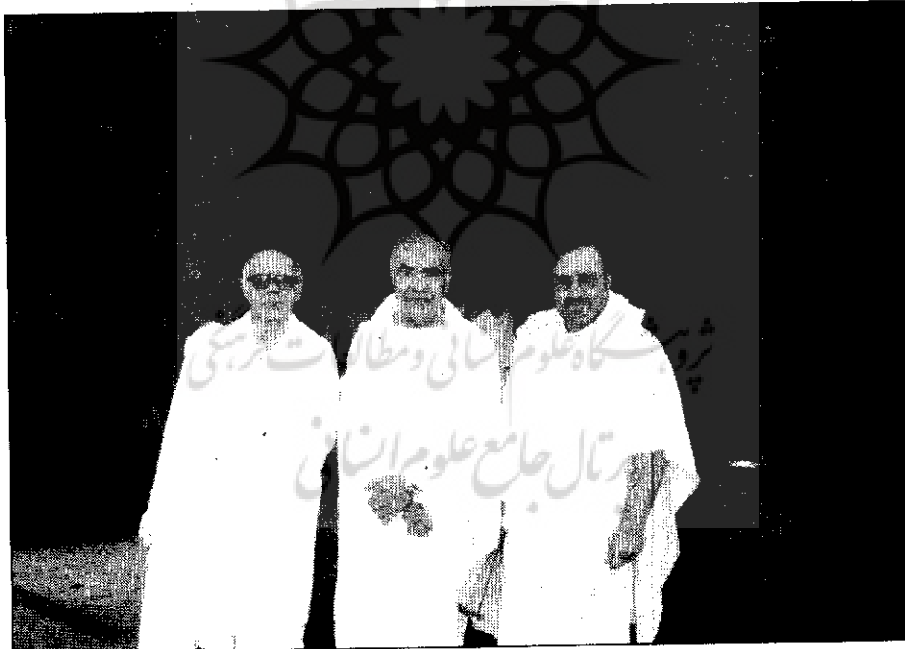
استاد صفی نژاد در سال ۱۳۶۸ به مدت یک سال در دانشگاه مونیخ آلمان به تدریس جغرافیای انسانی و حساب سیاق پرداخت و حاصل این امر، اثری است که با همکاری کامران هاشمی توسط دانشگاه مونیخ چاپ و منتشر شد؛ اثری که مجموعه ۶۰ سند از تاریخ کشاورزی سنتی ایران در آن مندرج است. اهمیت این اثر چنان بود که بسیاری از نظریات رایج در باب تحولات اقتصادی ایران در گذشته را دگرگون ساخت. سرانجام مطالعات و تحصیلات استاد صفی نژاد منجر به اخذ درجه دکتری گردید.

استاد صفی نژاد در سال ۱۳۶۹ حقوق ماهانه ۲۱۶۰۰ تومانی دانشگاه تهران را بر حقوق هنگفت دانشگاه مونیخ آلمان ترجیح داد و به کشورش بازگشت و اکنون با حقوق ماهانه ۴۵۰ هزار تومانی بازنشستگی با تدریس در چند دانشگاه با غیرت و عزت روزگار می گذراند. وی در طول دوران تدریس در دانشگاه تهران، راهنمایی ۳۵ رساله پایان تحصیلی را در مقطع لیسانس به عهده داشته و در هدایت ۱۳ رساله کارشناسی ارشد مشارکت داشته است.

از استاد صفی نژاد ۱۷ عنوان کتاب و ۵۲ مقاله پژوهشی چاپ و منتشر شده است. وی هم اکنون در دوران بازنشستگی در چند دانشگاه تهران به تدریس مشغول است.

بالاخره در سایه آن
تنبیه ها با خط و کلمه آشنا
شدید!

استاد صفی زاده: بله، حتی در کلاس دوم خوش خط شده بودم. آن زمان معلم وقتی دیکته می گفت و نمره می داد، دیکته های بد خط را جدا می کرد و من به خاطر خوش خطی مأمور شده بودم به همکلاسی های بدخط خودم پس گردنی بزنم! (باخنده)، البته به دوستانم آهسته می زدم. باز یادم هست آن زمان مدرسه ما در شاه عبدالعظیم، نزدیک بازار و در کوچه پاچنار



بود، مدارس هم آن زمان دونوبته (صبح و عصر) بود. ما اجباراً باید همیشه یقه سفید می زدیم و شلوارهای کوتاه می پوشیدیم.

کتابخانه: می خواستند بچه های ایرانی در ظاهر شبیه بچه های انگلیسی شوند!

استاد صفی نژاد: بله، و اگر کسی با شلوار بلند به مدرسه می آمد، مدیر مدرسه که جلو در می ایستاد، شلوار او را به شکل ناقصی با قیچی می برید و کوتاه می کرد. آن موقع رسم بود که با صف از مدرسه به خانه برویم. در مدرسه هم هر روز پشت دست هایمان را نگاه می کردند، اگر کثیف بود، ما را می زدند و آن وقت باید می رفتیم لب حوض

توجهی به حرف من نکرد و بعد کتابی را به دست من داد و گفت: بخوان! من گیج شده بودم، شاید هم آن لحظه کتاب را وارونه گرفته بودم! گفتم: آقا! نمی توانم بخوانم، معلم ناراحت شد و به یکی از همکلاسی هایم گفت: برو و از توی حوض حیاط، یک ترکه انار بیاور! توی حیاط مدرسه ما حوض بزرگی بود که چهار یا پنج متر طول داشت و دسته های چوب انار روی آب شناور بود. این را همان لحظه ورود به حیاط مدرسه دیده بودم. به هر حال،

ترکه را آوردند. معلم چند ضربه محکم به کف دست راست من زد. ضربه ها دردناک بودند طاقت نیاوردم، دست راستم را کشیدم و دست چپم را باز کردم، معلم چند ضربه هم به دست چپم زد. وقتی طاقت تمام شد، خودم را زمین انداختم، پاهایم را بلند کردم و گفتم: آقا! بقیه را به پاهایم بزنید! او هم این بار ضربات ترکه را به پاهایم زد، طوری که دیگر نمی توانستم روی پایبستم و با کمک همکلاسی هایم پشت نیمکت نشستیم.

به هر حال، من آن روز از مدرسه فرار کردم و از ترس به خانه نرفتم. نزدیک منزل ما باغی بود که آلونکی هم داشت، به آنجا رفتم و مخفی شدم.

اعضای خانواده همه نگرانم شده بودند و بالاخره رد مرا گرفته بودند و به سراغم آمدند. من جریان را برای آنها تعریف کردم. پدرم ناراحت شد و فردای آن روز به قصد دعوا با معلم ما به مدرسه آمد، اما کار به دعوا نکشید، کمی صحبت کردند و من مجدداً به مدرسه رفتم.

کتابخانه: مدارس دوره رضاخان، حالت یادگانی داشتند و احتمالاً معلم می خواسته دانش آموزان را در همان روز اول با تنبیه سخت بترساند. این موضوع تا سال های بعد هم همچنان ادامه داشت.

مدرسه و با یک تکه آجر یا چیز دیگر، دستمان را تمیز می کردیم که مصیبتی بود. خلاصه، سخت گیری آن زمان خیلی زیاد بود. من تا کلاس ششم که تصدیق گرفتم، در همان مدرسه عظیمیه شهرری بودم. می دانید که تصدیق ششم آن زمان خیلی ارزش داشت.

کتابخانه: لطفاً از معلمین خوبی هم که در این دبستان داشتید بفرمایید.

استاد صفی نژاد: معلمین ما آن زمان سواد معلمین امروز را نداشتند تا به ما معلومات زیادی بدهند، ولی در جهت مذهب، ما را تقویت می کردند. معلمین حالا خیلی قوی هستند و وسایل ارتباط جمعی هم معلومات آنها را مرتب افزایش می دهد، آن زمان این وسایل نبود. یادم هست معلم خط ما آقای زالی بود، ایشان در آموزش خط خوش به ما خیلی مؤثر بود. معلم ادبیات ما آذری زبان بود و زبان فارسی را خوب نمی دانست. همکلاسی های من هم از این موضوع سوء استفاده می کردند. مثلاً وقتی باید شعری را از روی کتاب فارسی بخوانند، تنها مصرع بیت اول آن را می خواندند و تکرار می کردند؛ معلم ما هم خیال می کرد دانش آموز دارد درس را ادامه می دهد!

معلم ریاضی ما در دوره دبستان آقای رهبر بود، ما می دانستیم که او دانشجو است، اما به کارش علاقه مند بود. یادم هست یک روز در کلاس از تک تک بچه ها پرسید که در آینده می خواهی چه کاره شوی؟ از من هم پرسید، گفتم: می خواهم خلبان شوم. گفت: تو روی زمین نمی توانی راه بروی، چطور می خواهی توی آسمان پرواز کنی؟! **کتابخانه:** استاد! دوره دبیرستان را در کجا طی کردید؟

استاد صفی نژاد: علاقه داشتم بعد از دبستان به دبیرستان بروم، اما شهرری در آن زمان دبیرستان نداشت و من مانده بودم چه کنم؟ دو سه سال در باغ پدرم کار کردم، بعد مطلع شدم بعضی از جوانان شهرری برای ادامه تحصیل در دبیرستان به تهران می روند و شنیدم که در محله سرچشمه تهران، آموزشگاهی شبانه و پولی به نام «انستیتو دانش» هست که دانش آموزان شب ها آنجا درس می خوانند و بعد به صورت داوطلب متفرقه آزاد امتحان می دهند و مدرک می گیرند. من هم رفتم و با خواهرش و تمنا در آن آموزشگاه ثبت نام کردم. کار دشواری بود، چون راه دور بود و آن زمان هم وسیله رفت و آمد خیلی کم بود. با مسئول آموزشگاه در این مورد صحبت کردم و او گفت: یک روز در میان به آموزشگاه بیا. من در شهرری با گرفتن یک معلم خصوصی این روزها را جبران می کردم. مدتی به این ترتیب درس خواندم و امتحان دادم تا به کلاس سوم متوسطه یا کلاس نهم رسیدم. سال بعد، در شهرری

□ استاد صفی نژاد: در شهرریور

۱۳۰۸ در شهرری متولد شدم.

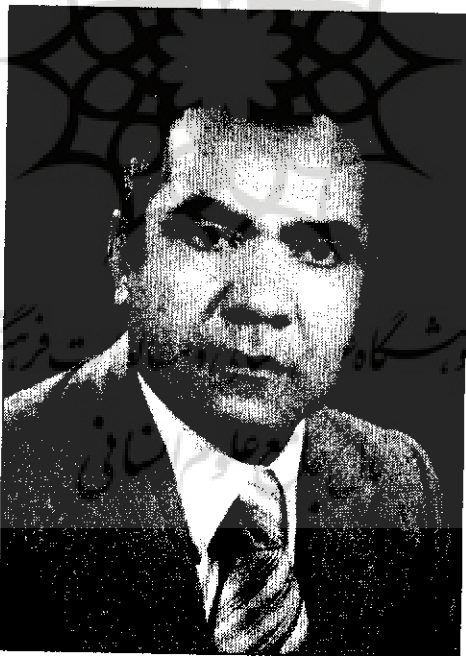
پدرم سبزی کاری داشت و من تا

وقتی به دانشگاه رفتم، در این کار

به ایشان کمک می کردم و به همین

خاطر با ابزارها و شیوه

سبزی کاری کاملاً آشنا بودم.



دبیرستان باز شد و من سال چهارم و پنجم دبیرستان را در شهرری خواندم.

کتابخانه: اسم دبیرستان؟

استاد صفی نژاد: اسم دبیرستان هم عظیمیه بود. متأسفانه این دبیرستان هم کلاس ششم متوسطه نداشت و باز هم مجبور شدم به تهران بیایم و ششم متوسطه ادبی را به صورت متفرقه آزاد بخوانم.

کتابخانه: از معلمین دوره دبیرستان،

از آنها که تأثیر مثبتی بر نگاه و شخصیت شما در زندگی داشتند بفرمایید.

استاد صفی نژاد: همانطور که گفتم، من سال چهارم و پنجم دبیرستان را در شهرری خواندم،

چون در آنجا دبیرستان باز شده بود. یادم هست، معلمی داشتیم به نام آقای نوایی که به ما جغرافیا و گاهی تاریخ درس می داد. روش تدریس ایشان خیلی مرا تحت تأثیر قرار داد به طوری که عاشق تاریخ و جغرافیا شدم. البته در دبیرستان عظیمیه معلمین خوب دیگری هم داشتیم، ولی هیچ کدام از نظر کم و کیف تدریس مثل آقای نوایی نبودند.

کتابخانه: منظورتان مرحوم استاد

عبدالحسین نوایی است؟

استاد صفی نژاد: بله، ایشان از دانشمندان برجسته کشور بودند.

کتابخانه: همانطور که فرمودید در

شهرری به خاطر نبودن دبیرستان، چند سالی

ترک تحصیل داشتید، تحصیل مجددتان به

صورت متفرقه آزاد آن هم در تهران و با

زحماتی که اشاره کردید، با انگیزه شخصی

خودتان بود یا تشویق خانواده؟

استاد صفی نژاد: آن زمان افراد خانواده بیسواد بودند. پدرم ترجیح می داد که درس نخوانم و در باغ بمانم و به او کمک کنم. حتی وقتی تصمیم مرا برای ادامه تحصیل جدی دید، گفت: به اندازه ساعتی که به تهران و آموزشگاه می روی، باید عصرها جبران کنی. به همین خاطر، من شب ها در باغ می ماندم و کار می کردم. بنابراین ادامه تحصیل با همه مشکلاتی که داشت، مربوط به انگیزه های شخصی خودم برای کسب دانش بود.

کتابخانه: آن سال ها به «سبزی کاری»

به عنوان یک حرفه، چگونه نگاه می کردید،

کاری از سر اجبار یا علاقه؟

استاد صفی نژاد: سبزی کاری را دوست داشتم، اصولاً به طبیعت گیاهی علاقه مند بودم، یادم هست در دوران نوجوانی، عصرها و موقع استراحت در باغ، برگ درختان تبریزی و غیره را جمع می کردم، ابتدا آنها را توی دفترم می چسباندم و دور آنها را با مداد می کشیدم، بعد برگ را برمی داشتم و رگبرگ های اصلی و فرعی آن را داخل تصویر برگ با مداد می کشیدم و به این ترتیب کلکسیون از شکل برگ درختان مختلف برای خودم درست کرده بودم که هنوز آن را دارم.

کتابخانه: از مرحله بعد از اخذ دیپلم

ادبی بفرمایید.

استاد صفی نژاد: بعد از گرفتن دیپلم می خواستم به دانشگاه بروم، به همین جهت به دانشکده ادبیات دانشگاه تهران که آن زمان در میدان بهارستان بود رفتم و ثبت نام کردم. آن زمان هر کس آزاد بود که در دانشکده های مختلف ثبت نام کند و بعد هم در همان دانشکده امتحان بدهد. هنوز کنکور سراسری رایج نبود.

من به خاطر این که به تاریخ و جغرافیا علاقه

داشتم، به دانشکده ادبیات رفتم و در رشته تاریخ و جغرافیا امتحان دادم و قبول شدم. بعد از مدتی یکی از مسؤولان دانشسرای عالی به کلاس دانشکده آمد و گفت: کسانی که مایلند دبیر شوند و ضمن تحصیل حقوق بگیرند، بیایند و امتحان دیگری بدهند تا بورسیه بشوند. من همراه چند نفر از دوستانم رفتم و امتحان دادم و شاگرد اول شدم، چون قبلاً به مناسبتی شاهنامه فردوسی را خریده و خوب خوانده بودم، اتفاقاً بیشتر سؤالات تاریخ هم از شاهنامه آمده بود و من تمام صفحه را پر کرده بودم. به هر حال، تا چند سال ماهی ۱۵۰ تومان حقوق می گرفتم و آن موقع هم این پول برای من خیلی کارساز بود. با این حقوق ماهانه یک قالی و یک کمد خریدم و از مش اسماعیل هم گاهی کتاب می خریدم. این مش اسماعیل در سرچشمه تهران دهک کوچکی داشت و من در مسیر راهم، هر وقت می خواستم به دانشکده بروم، به دهک کوچک او سر می زدم، کمی با هم صحبت می کردیم و گاهی هم از او کتاب یا اسنادی می خریدم، بسیاری از کتاب ها و اسنادی که حالا دارم یادگار همان دوره است.

کشتگان: استاد! دوران کودکی و

نوجوانی حضرت عالی در شهری سپری شده، لطفاً از حال و هوای این شهر در آن سال ها بفرمایید؛ از علایق، دوستان و فعالیت هایی که در آن سال ها داشتید؟

استاد صفی نژاد: شهری در آن سال ها محیطی مذهبی داشت و مردم غرق در مذهب و مراسم مذهبی بودند، هر جا می رفتید به مناسبتی مجلس یا مراسم مذهبی برقرار بود. در ماه محرم و صفر هم مراسم روضه خوانی و عزاداری در حسینیه ها، تکایا و مساجد بر پا بود. نوجوانان و

جوانان و حتی میانسالان و سالمنندان در مراسم عاشورا، سینه زنی و علامت کشی شرکت می کردند. پدرم هم از علامت کش های شهری بود و عکس او را در حال حمل علامت نشانان دادم. من هم در بین همان مردم بودم و چون به شعر علاقه داشتم، اشعار نوحه ها را پنهانی برای خودم یادداشت می کردم. یادم هست آن شب ها همراه دوستانم یک کتل یا علم دستمان می گرفتیم و شش کیلومتر پیاده راه می رفتیم تا به «بی بی شهربانو» برسیم و برگردیم. من آن سال ها به شدت تحت تاثیر مذهب و مراسم مذهبی بودم. خودم هم گاهی اشعار مذهبی می سرودم.

یادم هست دفتری داشتم که از عرض باز می شد -

□ در شهری به دبستان عظیمیه که یکی از مدارس قدیمی بود می رفتم. از روز اول ورودم به مدرسه خاطرات بسیار تلخی دارم... آن روز از مدرسه فرار کردم و از ترس به خانه نرفتم.

شفیع «صفی» شو به روز جزا این دو بیت را در آن روزگار نوجوانی در سرلوحه دفترم نوشته بودم. به هر حال، تازمانی که به دانشگاه نرفته بودم، در این حال و هوا بودم. گاهی هم در مراسم مذهبی روی چهار پایه می ایستادم و نوحه می خواندم؛ به اصطلاح سردم شده بودم. من می خواندم و دیگران تکرار می کردند و سینه می زدند.

آن زمان نوحه های معروفی در شهری می خواندند که به زمینه مشکین معروف بود. مداحان این نوحه ها را از همدیگر پنهان می کردند و هر کس سعی می کرد نوحه های درجه اول را تنها خودش داشته باشد.

کشتگان: نوحه زمینه مشکین چگونه نوحه ای بود؟

استاد صفی نژاد: در اواخر دوره قاجار، شخصی به نام مشکین قزوینی پیدا شده بود و سبک جدیدی در نوحه خوانی آورده بود و نوحه های او دست به دست می گشت. یادم هست من از پشت پنجره ای که مداحان نوحه های مشکین را می خواندند، اشعارش را تندنویسی می کردم، هر جا هم عقب می ماندم از خودم یک کلمه جای آن می گذاشتم. وقتی به دانشگاه رفتم و با جماعت دانشگاهیان و تاریخ و جغرافیا آشنا شدم، کم کم از این فضا و مایه ها دور شدم.

کشتگان: در دوره دانشجویی با مطبوعات هم همکاری داشتید؟

استاد صفی نژاد: بله، و جالب است که همکاری من با مطبوعات از سال ۱۳۳۵ و با مجله کیهان فرهنگی شروع شد! حالا دقیقاً نمی دانم چه مطلبی از من در آنجا چاپ شد. آن زمان یکی از دوستانم در کیهان

□ صفی نژاد نفر وسط نشسته در جلوی دکتر عبدالحسین نوایی، یادگار سال دوم دبیرستان عظیمیه شهری در یک گردش علمی

فرهنگی بود و توسط او با این نشریه آشنا شدم. بعد هم فکر می کنم سال ۴۰ و ۴۱ بود که دو مقاله از من در کیهان سال، شماره اول و دوم چاپ شد.

آن زمان به من اجازه نمی دادند مقاله بنویسم، چون هنوز دانشجو بودم، بعد که مقاله ام را برای آنها فرستادم، استقبال کردند و از من خواستند با آنها همکاری کنم.

کشتگان: مقاله شما در چه زمینه ای بود؟

استاد صفی نژاد: مقاله من در مورد شهرهای ایران بود.

کشتگان: استاد! چه سالی لیسانس گرفتید؟

آن زمان به این نوع دفتر «دستک» می گفتند - من نوحه ها و شعرهای خودم را آنجا می نوشتم.

کشتگان: از آن نوحه ها و اشعار چیزی در خاطر تان مانده است؟

استاد صفی نژاد: بله، دو بیت از آن اشعار را هنوز به خاطر دارم:

نخستین سلام به روی کسی
که کردند نام و را مصطفی
الا ای رسول خدای جلیل

استاد صفی نژاد: من در سال ۱۳۳۶ از دانشگاه تهران لیسانس تاریخ و جغرافیا گرفتم.
کنشگران: از دوره دانشجویی و اساتید تاثیر گذاری که در این مرحله از تحصیل داشتید بفرمایید.

استاد صفی نژاد: مهم ترین و بهترین استادان دانشگاهی من دو نفر بودند، یکی استاد محمدحسن گنجی که استاد جغرافیای ما بود و دیگری، استاد تاریخ ما آقای دکتر هدایتی. من پایان نامه لیسانس را با عنوان «اماکن تاریخی ری» با ایشان گرفتم و بهترین نمره ممکن را هم به من دادند. آقای دکتر هدایتی سعی می کرد مرا به سمت تاریخ بکشاند، اما من بیشترین علاقه ام به جغرافیا بود و سرانجام هم به جغرافیای انسانی گرایش پیدا کردم، چون آقای دکتر گنجی بیش از حد در پژوهش های جغرافیایی به من میدان می داد و گاهی از کتابخانه با ارزش ایشان هم استفاده می کردم. بعدها مقالات استاد گنجی را جمع آوری کردم و آن مجموعه تحت عنوان ۳۲ مقاله جغرافیایی به چاپ رسید.

یادم هست در سال دوم دانشگاه آقای دکتر گنجی از دانشجویان خواست که هر کدام کنفرانسی در کلاس بدهند. من موضوع «سبزی کاری در شهر ری» را انتخاب کردم چون خودم عملاً از آن تجربه داشتم. بالاخره همیشه در عمق جامعه مطالب و مسائلی هست که همه از آن خبر ندارند. به هر حال، آقای دکتر گنجی از این کنفرانس خیلی خوشش آمد، آنقدر که مرا همراه خودش به دفتر اساتید برد و به آنها معرفی کرد و خطاب به من گفت: از امروز تو دستیار من هستی! و بعد دستور داد برای من جای آوردند. آن زمان بعید بود که استادی برای شاگردش چنین کاری کند. این کار استاد گنجی در آن روز، باعث تشویق من شد. از آن به بعد دیگر من کارهای عملی دانشجویان را سرپرستی می کردم. علاوه بر این کار، استاد در غیاب خودشان کلاس را به من می سپردند. یادم هست در سفری که استاد گنجی به آمریکا رفتند، من به جای ایشان در کلاس تدریس هم می کردم.

در آن سال ها، کار مشترکی هم با استاد انجام دادیم و کتاب «فهرست مقالات جغرافیایی» را در سال ۱۳۴۱ به چاپ رساندیم. این کتاب جزو انتشارات دانشکده ادبیات دانشگاه تهران منتشر شد.

کنشگران: بعد از گرفتن لیسانس به آموزش و پرورش برگشتید؟

استاد صفی نژاد: خیر، البته مطابق تعهدی که داده بودم باید بعد از گرفتن لیسانس، برای تدریس به

□ با اصلاحات ارضی، نظام سنتی کشاورزی «بنه» از بین رفت و میزان محصولات کشاورزی ما پایین آمد. اصلاحات ارضی، شیوه های سنتی کشاورزی ما را از بین برد.

□ شهرری محیطی مذهبی داشت و مردم غرق در مذهب و مراسم مذهبی بودند. من آن سال ها به شدت تحت تاثیر مذهب و مراسم مذهبی بودم. خودم هم گاهی اشعار مذهبی می سرودم.

تعهدم را لغو کردم. بعد به استخدام دانشگاه تهران در آمدم تا این که در سال ۱۳۳۷ مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران تأسیس شد و من می دیدم که اساتید دانشگاهی که مرا می شناختند، هم در دانشگاه تهران تدریس می کنند و هم به آن مؤسسه می روند. آنها وقتی علاقه مرا نسبت به پژوهش های میدانی دیدند، با اجازه رئیس دانشکده ادبیات، مرا به مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی بردند. کار آنجا عصرها شروع می شد. من به آقای دکتر گنجی قول دادم و گفتم: شما را تنها نمی گذارم و همین کار را هم کردم صبح ها به دانشگاه و بعد از ظهرها به مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی می رفتم و با آقای دکتر گنجی کار می کردم. پژوهشگرانی که در مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی کار می کردند، به خاطر وسایل و امکاناتی که داشتند، در تمام سال سفر می کردند. به هر حال، آنجا گروه ها مشخص شد، محل کار پژوهشی من ابتدا در گروه جامعه شناسی شهری بود، بعد به بخش مطالعات روستایی رفتم.

کنشگران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران اصولاً چند گروه داشت؟

استاد صفی نژاد: فکر می کنم مؤسسه شش یا هفت گروه داشت. اما مهمترین گروه هایش گروه مطالعات شهری، «روستایی» و «عشایری» بودند.

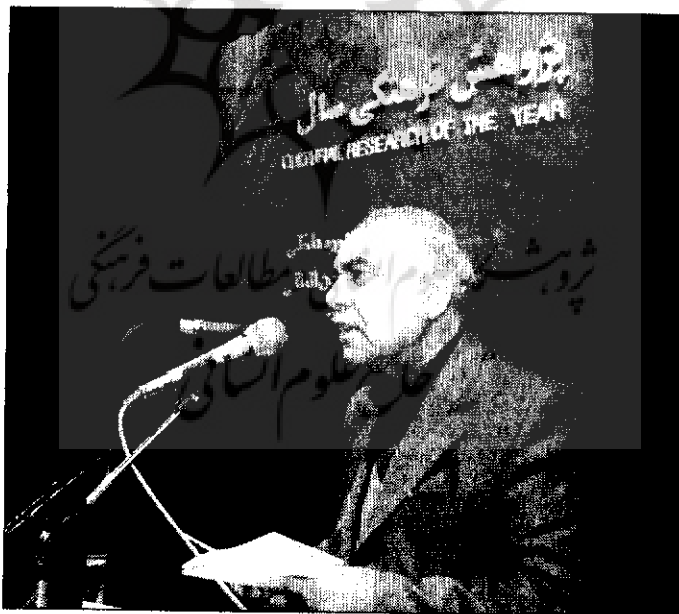
کنشگران: در یک برآیند کلی، فعالیت ها در کدام گروه بیشتر بود؟

استاد صفی نژاد: فکر می کنم حوزه مطالعات شهری فعالیتش بیشتر بود چون چند نفر فرانسوی را به ایران آورده بودند و حقوق بالایی به آنها می دادند. آنها سرپرست هایی بودند که تجربه های شهری خودشان را آنجا مطرح و پیاده می کردند. آرشیوی هم برای خودشان درست کرده بودند. آن موقع برای گروه روستایی هنوز کسی را نداشتند. خوب، آن موقع هم کسی «بنه» را نمی شناخت.

کنشگران: می توانیم بگوییم در

حوزه مطالعات شهری، برعکس مطالعات روستایی و عشایری، الگوها و شیوه ها وارداتی بودند؟

استاد صفی نژاد: درست است، مطالعات روستایی و عشایری ما همه بومی بود و پژوهش درباره آنها مورد علاقه دانشمندان دانشگاههای جهان بود و به تعبیری صادراتی بود، اما مطالعات شهری و شاخه های دیگر وارداتی بودند و من در مطالعات روستایی خودم، برای کشاورزان ایران فرمول در آوردم، این که کشت بهاره نصف کشت پاییزه است.



گراگان می رفتم، ولی آقای دکتر گنجی گفت: از امروز باید همین جاد در دانشگاه تدریس کنی! گفتم: آخر من دبیر هستم و تعهد داده ام و از طرف دیگر، طی سه سال مبلغ زیادی پول گرفته ام، ایشان گفت: من خودم دنبال کار تو را می گیرم و درست می کنم. آن زمان نزدیک پنجهزار تومان بابت حقوقی که گرفته بودم بدهکار بودم. آقای دکتر خوانساری و آقای دکتر گنجی هر کدام دو هزار تومان به من قرض دادند و بقیه اش را هم دو ماهه از شخصی در شهر ری گرفتم، به هر حال بدهی ام را به دولت دادم و

من کشت پاییزه را P، کشت بهاره را B و سطح زیر کشت را هم S گرفتیم و گفتیم:

$$S=P+B$$

$$B=1/2P$$

در مورد «بُنه» هم که شیوه خاصی در کشاورزی سنتی و مخصوص مناطق کم باران ایران است، مطالبی را تحقیق کردم و نظام ناشناخته و سنتی «بُنه» و همه مسایلش را تحقیق کردم که خیلی مهم بود. در آن مدتی هم که در مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی بودم، همه جای ایران را گشتم و تحقیق کردم و برای بسیاری از مناطقی که دیدم، رساله و کتاب نوشتم و بسیار پرکار بودم. بعد که مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی به دانشکده تبدیل شد، مرتب به من می گفتند: بیا و برای امتحان فوق لیسانس شرکت کن و مدرک بگیر. من علاقه ای به اخذ مدرک نداشتم و می گفتم: فوق لیسانس به چه درد من می خورد و چه کسی می خواهد به من درس بدهد؟ به هر حال، هر طور بود اسم مرا نوشتند و من ظرف مدت دو سال فوق لیسانس را گرفتم. یادم هست مرحوم دکتر نادر افشار نادری وقتی در مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی کارهای تحقیقی مرا دید، گفت: اینها نمونه است. بعد همان ها را به شورای دانشگاه تهران ارائه داده بود.

به همین خاطر به من اجازه دادند با مدرک فوق لیسانس، عضو هیأت علمی دانشگاه تهران باشم و آنجا تدریس کنم. بعد هم حکم استادیاری مرا با توجه به آثارم گرفتم. من از سال ۱۳۵۳ تا ۱۳۵۴ رسماً به عنوان استادیار در دانشگاه تهران تدریس می کردم.

کشیکان: آن زمان هنوز ازدواج نکرده بودید؟

استاد صفی نژاد: من در سال ۱۳۴۰، ازدواج کردم.

کشیکان: از نقش و سهم همسران در موفقیت های کاری و پژوهش هایتان بفرمایید.

استاد صفی نژاد: همسر صبور و سازگاری داشت، یادم هست عید نوروز سال ۴۱ یا ۴۲ وقتی از سفر ایلام به تهران برگشتم، خانم به خاطر وضع حمل در بیمارستان بود و من در بیمارستان ایشان را دیدم. زمانی هم که بچه شیر می داشتند و بیمار بودند، من برای تحقیق بین ترکمن ها بودم و ایشان امور خانه را تدبیر می کرد و زحمت می کشید.

کشیکان: استاد! از فرزندان کسی هم در رشته جغرافیا تحصیل می کند؟

استاد صفی نژاد: خیر، یکی از فرزندانم که ازدواج

□ کتاب «بُنه» که منتشر شد، قبل

از همه، آلمانی ها از آن باخبر

شدند، بعد آمریکایی ها و

انگلیسی ها. یادم هست یک روز

پرفسوری آلمانی مرادید و گفت:

در آلمان شایع است که بعد از

نگارش کتاب «بُنه» شما را

گرفته اند و زندانی کرده اند.

□ همکاری ام با مطبوعات از سال

۱۳۳۵ و با مجله «کیهان فرهنگی»

شروع شد. سال ۴۰ و ۴۱ دو مقاله

از من در «کیهان سال» چاپ شد.

استاد صفی نژاد: اولین پژوهش دانشگاهی من، مونوگرافی طالب آباد شهری بود که در سال ۱۳۳۸ چاپ و منتشر شد. طالب آباد روستایی در جنوب شرقی شهری بود. من در آن تحقیق، آداب و رسوم، اصطلاحات متداول، قصه ها، بازی ها، تقویم کشاورزی، آبیاری و خوراک و پوشاک مردم آن روستا را به تفصیل مورد پژوهش قرار دادم.

کشیکان: پنج اثر پژوهشی جناب عالی

از سال ۵۴ تا ۷۹، از طرف مراکز علمی،

نهادهای و سازمانهای پژوهشی کشور مورد

تقدیر قرار گرفتند و جوایزی هم به آنها تعلق

گرفت. لطفاً از ویژگی های این آثار

بفرمایید.

استاد صفی نژاد: ببینید! من همیشه دنبال مسایل نو رفته ام نه مسایلی که دیگران به خوبی به آن پرداخته اند. در موارد استثنایی هم که موضوع دارای سابقه تحقیق بوده، سعی کرده ام از سطح به عمق بروم و کار تازه ای ارائه کنم. سعی می کنم تمام منابع را ببینم و با دقت و وسواس به کار پردازم، این است که وقتی چنین کاری ارائه می کنم اثرم مورد تقدیر قرار می گیرد. آثار من همگی به نوعی «نو» هستند، اما اثری که هنوز از همه نو تر است، کتاب «بُنه» است. که در سطح جهانی هم مورد تشویق قرار گرفت.

کشیکان: پس اجازه

بفرمایید در نگاه به آثارتان

از «بُنه» آغاز کنیم؛ خوب

است ابتدا تعریفی از «بُنه»

ارائه بفرمایید.

استاد صفی نژاد: ببینید! بیشتر مردم ایران کشاورزند. کشور ما کم آب است. از گذشته دور، روستاییان بر اساس آب، چند نفری با هم شریک می شدند و با همکاری هم به کشت و کار مشغول می شدند. حالا یکی مالک قنات بوده، یکی یک قطعه زمین داشته و دیگری گاو و بذر.

تا امروز، حدود ۸۰ درصد

سطح کل زیر کشت سالیانه کشاورزان ایران گندم و

جو بوده است. یعنی ما کشوری هستیم که با گندم و

جو زندگی می کنیم و قوت غالب مردم ما هم گندم

است. کشت گندم هم هر ۱۲ روز یک بار آب

می خواهد، بنابراین این می گوئیم مدار آب روی ۱۲

است، پس زمین ده هم ۱۲ قسمت می شد و هر

کشاورزی مسئول یک شاخه می شده و شش عضو

می گرفت و همین تعداد گاو هم به کار می گرفتند تا

زمین ها را شخم بزنند. این نظام کشاورزی را بُنه

می گفتند. بنابراین، «بُنه» نظام کشاورزی جمعی با

مقررات ویژه خود بود.



استاد صفی نژاد نفر دوم از سمت راست همراه با نسی چند از دانشجویان سال سوم تاریخ و جغرافیا، ۱۳۳۴

کرده مهندس راه و ساختمان است، پسر او، یعنی نوه ام هم عمران می خواند و به مسایل جغرافیا به صورت جنبی علاقه مند است، سوالاتی هم از من می پرسد و کتاب هایم را می خواند. پسر دیگر من، متخصص کامپیوتر است و طبعاً دارای گرایش دیگری است.

کشیکان: استاد! اجازه بفرمایید

پرسش هایی هم در مورد برخی از آثار شما

داشته باشیم و از اولین اثر چاپ شده شما

جويا شويم.

کشیکان: آیا نظام بُنه در همه جای ایران متداول بوده؟

استاد صفی نژاد: در کشور ما هر جا که متوسط باران از ۳۰۰ میلی متر کمتر است، همه بُنه دارند، خط ۳۰۰ میلی متر باران را هم آقای دکتر گنجی و دیگران در اطلس ها کشیده اند. من با مطالعه آنها دیدم جاهایی که بُنه وجود دارد، دقیقاً با خط هم باران ۳۰۰ میلی متر بر هم منطبق است. خب، مردم که خط همباران نمی شناختند، اما شما پایتان را که از این خط آن طرف تر بگذارید و مثلاً به خمین بیایی، می بینی آنجا بُنه ندارد، چرا؟ چون متوسط باران آنجا از ۳۰۰ میلی متر بیشتر است. البته دوسه استثنا هم در این قاعده هست، اما اینها مهم نیست. کشاورزان ما براساس نیاز محصولشان به آب و مدار آبی که مورد نیاز بود، یعنی این که هر چند روز یک بار باید به محصولشان آب بدهند، آب را تقسیم می کردند. مثلاً اگر محصولشان هر ۱۰ روز یک بار به آب نیاز داشت، ۱۰ بُنه ایجاد می کردند و اگر هر ۱۲ روز آب نیاز داشت، ۱۲ بُنه ایجاد می کردند. بُنه نظامی فرموله داشت، چون براساس کار جمعی و تشویق و پاداش های مادی و معنوی ارباب به دهقانان صورت می گرفت. از طرفی، روشی موفق و متناسب با وضعیت متغیر آب و هوایی کشورمان بود. در بُنه ها، در زمان خشک سالی، سطح زیر کشت را پایین می آوردند و در زمان فراوانی آب، سطح زیر کشت را بالا می بردند.

کشیکان: نظام کشاورزی بُنه به نظر شبیه نوعی تعاونی در کشت و کار است.

استاد صفی نژاد: من از واژه تعاونی خوشم نمی آید. بله، به «بُنه» تعاونی های سنتی هم می گفتند، چون تعاونی ها در گذشته همه ساخته و پرداخته دولت ها بودند. مثلاً «کالخوزها» در شوروی سابق و «کیبوتص ها» در اسرائیل اینها تعاونی های دولتی بوده و هستند، ولی بُنه از دل مردم جوشیده بود و ساز و کاری مردمی داشت.

کشیکان: به نظر شما نظام بُنه هنوز هم می تواند کارایی داشته باشد؟

استاد صفی نژاد: بله، هنوز کارایی دارد و ریشه هایش هست، بُنه یک نظام است، نظام آبیاری، بذرپاشی و تقسیم کار. در گذشته، هر کس می خواست بذرپاش بشود، باید پیش پیرمردهای ده دوره می دید و آنها برایش به اصطلاح لنگ می بستند. این کار اصول داشت. مثلاً استاد بذرپاش برای امتحان باید پنجه اش را باز می کرد و آن را روی خاک بذرپاشی شده می گذاشت، پراکندگی بذرها روی زمین و در فاصله انگشت ها باید مشخص و بذرها شمرده می شد. این امتحان بذرپاشان بود. من خاطرات خوبی از یکی از متخصصین این کار را گرفته و نوشته ام.

مهم ترین و بهترین استادان دانشگاهی من دو نفر بودند، یکی استاد محمد حسن گنجی و دیگری استاد تاریخ ماد دکتر هدایتی. من پایان نامه لیسانسم را با عنوان «اماکن تاریخی ری» با ایشان گرفتم.



کشیکان: تأثیر اصلاحات ارضی در نظام سنتی کشاورزی و همین طور تأثیر آن بر میزان محصولات کشاورزی ایران چگونه بود؟

استاد صفی نژاد: با اصلاحات ارضی نظام سنتی کشاورزی ما یا بُنه از بین زفت و میزان محصولات کشاورزی پایین آمد، از این نظر باید گفت، اصلاحات ارضی شیوه های سنتی کشاورزی ما را شکست و از بین برد.

کشیکان: چاپ کتاب بُنه در داخل و خارج با چه انعکاسی همراه بود؟

استاد صفی نژاد: کتاب بُنه که منتشر شد، قبل از

همه، آلمانی ها از آن باخبر شدند، بعد آمریکایی ها و انگلیسی ها. یادم هست یک روز پرفسوری آلمانی مرا دید و گفت: در آلمان شایع است که بعد از نگارش کتاب «بُنه» شما را گرفته اند و زندانی کرده اند، گفتم: اینطور نیست، کتاب بُنه که می خواست منتشر شود، ساواک مرا خواست و مأموران اطلاعاتی گفتند: در این کتاب نوشته ای که درآمد سرانه ارباب، بیشتر از درآمد دهقانان است. گفتند: شاهنشاه برای دهقانان این همه زحمت کشیده و سرمایه گذاشته، حالا چطور چنین چیزی ممکن است که باز هم ارباب ها درآمدشان از دهقانان بیشتر باشد؟

واقعیت این بود که من در کتابم جداولی کشیده بودم و درآمد روستاییان و ارباب ها را با هم مقایسه کرده بودم. در جواب آن آقایان هم گفتم: من براساس تحقیق و مطالعه این آمار را نوشته ام، قبول ندارید، خودتان بروید و تحقیق کنید: گفتند: نه، نمی شود. گفتم: شما می فرمایید من جای این جداول را عوض کنم؟ گفتند: نه، گفتم: می فرمایید یک صفر جلو در آمد دهقانان بگذارم تا نظر شما تأمین شود؟! گفتند: باید یک چیزی بنویسی که نشان بدهد درآمد دهقانان بعد از اصلاحات ارضی، بیشتر از درآمد ارباب هاست تا کتاب تو اجازه انتشار بگیرد و الا اجازه انتشار به کتابت نمی دهیم. من فکر کردم چه کاری باید بکنم؟ بعد دیدم یکی از دهقانان که زمین او بهتر از دیگران بوده، درآمد سرانه اش در هکتار بالاتر از ارباب بوده، رفتم و دوسه صفحه به تحقیق اضافه کردم، بعد کتاب را با آن صفحه الحاقی به آنها نشان دادم، گفتند: حالا درست شد! این طور بود که به خاطر همان چند صفحه الحاقی کتاب بُنه اجازه انتشار گرفت. بعد از آن که کتاب منتشر شد، با استقبال فراوانی مواجه شد. تنها در یک مورد انتشارات طوس ده هزار نسخه از آن را به صورت قاچاقی چاپ کرد. من وکیل گرفتم تا توانستم حقم را از آن ناشر خلافکار بگیرم. بعد، از آمریکا، آلمان و انگلیس سیل تقاضا به طرف من سرازیر شد که فلانی بیا و اینجا دکتر بگیر. حتی انگلیسی ها به من نوشتند که کلاس شما دارد شروع می شود، چرا نمی آید؟! در داخل کشور هم گروه های چپ سیاسی، مخصوصاً آنها که به انقلاب دهقانی اعتقاد داشتند، این کتاب را خوب تحویل گرفتند. من شنیدم چریک های فدایی خلق کتاب بُنه را در زندان برای همفکرانشان تدریس می کردند. یکی از بستگان ما که زمان شاه آدمی انقلابی و در زندان آن رژیم بود، می گفت: در زندان، کتاب بُنه را می خواندیم. یک بار هم یک نفر برای تحقیق درباره زندگی ام پیش من آمده بود، می خواست مرا

شناسایی کند من ابتدا نمی دانستم که آن شخص کیست، بعداً فهمیدم که از طرف چریک های فدایی خلق آمده بود و به هر حال، بخش هایی از کتاب بنه به چند زبان خارجی هم ترجمه شد و مورد استقبال شرق و غرب آن زمان قرار گرفت.

کشیکان: آیا در حاشیه کویر هم نظام بنه وجود داشته است؟

استاد صفی نژاد: همان طور که گفتم، بنه در جایی به وجود می آید که حداقل باران را داشته باشند، اصلاً بنه مخصوص جاهای کم باران بوده است؛ البته، مکان، هر قدر کم باران تر بوده، به همان نسبت، بنه هم پیچیده تر بوده، مثلاً اطراف تهران به نسبت گناباد خراسان جنوبی، بارانش بیشتر است، به همین نسبت بنه اش هم ساده تر است. ما هر چه به طرف مناطق خشک می رویم، به هر نسبتی که باران کمتر می شود، بنه هم پیچیده تر شده است. مثلاً در اطراف تهران، یک شبانه روز آب می دادند و شش نفر با سه جفت گاو یک بنه را تشکیل می دادند.

کشیکان: شیوه کشاورزی بنه در خارج از ایران و در کشورهای همسایه ما هم وجود داشته؟

استاد صفی نژاد: به نظر من، بنه در خارج از مرزهای ایران، مثلاً در افغانستان هم باید وجود داشته باشد؛ ولی من از آن سوی مرز اطلاع ندارم. البته اگر روزی بتوانم به آنجا بروم و تحقیق کنم، می توانم در این مورد نظر قطعی بدهم.

کشیکان: نظام بنه از چه زمانی در ایران متداول شده، آیا

در این مورد سندی به دست آمده است؟

استاد صفی نژاد: تاریخ دقیق بنه در ایران را نمی دانیم، اما نظامش را که مطالعه می کنیم و اسنادی که کم و بیش پیدا می کنیم، نشان می دهند که این نظام نزدیک به سه هزار سال سابقه تاریخی دارد، طوری که این شیوه برای کشاورزان ما فرهنگ شده بود.

کشیکان: یکی دیگر از آثار شما کتاب «اسناد بنه ها» است. لطفاً در باره این اسناد و چگونگی کشف آنها هم توضیح بفرمایید.

استاد صفی نژاد: وقتی که من کتاب بنه ها را نوشتم، اثر کوچکی بود در حدود ۱۰۰ صفحه، بعد به ۳۰۰ صفحه و در ادامه به ۷۰۰ صفحه رسید. می توانست به ۱۵۰۰ صفحه هم برسد، اما دیگر فرصت نکردم

□ در مورد «بنه» که شیوه خاصی در کشاورزی سنتی و مخصوص مناطق کم باران ایران است، مطالبی را تحقیق کردم و نظام ناشناخته و سنتی «بنه» و همه مسایلش را تحقیق کردم که خیلی مهم بود.

تومان به من فروخت. البته این مبلغ هم آن زمان پول کمی نبود. بعد اسناد را به منزلتان که در شاه عبدالعظیم بود آوردم، سه روز از خانه بیرون نیامدم تا آنها را تنظیم کردم. تعدادی از این اسناد را در آخرین چاپ کتاب بنه ها گذاشتم، بعد دیدم حیف است این اسناد منتشر نشود، چون خودم اهل شهرری هستم، سندهای آنجا را جدا کردم و به چاپ سپردم. در نظر داشتم که جلد دوم اسناد را به ورامین و کرج و ساوجبلاغ اختصاص بدهم که نشد و دیگر کسی برای چاپ این اثر اقدامی نکرد.

کشیکان: قدیمی ترین و جدیدترین این اسناد مربوط به چه زمانی است؟

استاد صفی نژاد: من با بررسی این سندها متوجه شدم که قدیمی ترین تاریخ این اسناد مربوط به سال ۱۲۹۶ قمری و جدیدترین آنها متعلق به سال ۱۳۱۰ قمری در زمان ناصرالدین شاه است. خود این اسناد نشان می دهد که شیوه بنه باید سابقه ای طولانی داشته باشد. اما هر چه در کتاب ها و آثار

قدیمی جست و جو کردم، چیزی در این مورد پیدا نکردم، جز این که آقای بهرامی در کتابش یک جمله نوشته که «بنه عبارت است از کشت جمعی»

کشیکان: کتاب آقای بهرامی گرچه اثری قدیمی و متعلق به چند دهه قبل از انقلاب است، اما دائرةالمعارف خوبی است که مسایل و مطالب کشاورزی، دامداری و آبیاری را با زبانی ساده و قابل فهم همگان توضیح داده است.



استاد صفی نژاد: آقای بهرامی

از اساتیدی بود که خدماتش ناشناخته و قدرش مجهول است، خوب است شاگردانش که حالا از اساتید دانشکده کشاورزی کرج هستند، همت کنند و از مقام علمی و خدمات او قدردانی کنند.

کشیکان: اسنادا بعضی ها کشف نظام

بنه را به خارجی ها منتسب کرده اند، نظر جناب عالی در این مورد چیست؟

استاد صفی نژاد: آن بعضی ها مثل این که خدای ناکرده بیمارند و می خواهند به صورتی القا کنند که مثلاً خانم لمبتون اول بار بنه را کشف کرده، در حالی که خانم لمبتون اصلاً بنه را نمی شناخته، او «جفت گاو» را گفته که با بنه تفاوت دارد و چیز دیگری است. جفت گاو از پایه های زراعت و بن

و دنبالش نرفتم. در زمان نگارش کتاب بنه ها، جز اسنادی که بعضی از روستاییان و یا مالکینی از بستگانم در اختیارم گذاشته بودند، از اسناد جاهای دیگر خبر نداشتم. یک روز همان مش اسماعیل دکه دار به من گفت: آقای صفی نژاد خط می خری؟ گفتم: بله، گفت: من خطهایی گیرم آمده می خواهم بفروشم. بعد به خانه او در کوچه میرزا محمود نزدیک سرچشمه رفتیم و آنجا یک نصفه گونی، چند پرونده و یک صندوق جای میوه پر از سند دیدم. همه هم قدیمی و با خط های تمیز و مربوط به روستاهای جنوب تهران، ورامین، کرج، ساوجبلاغ و آن قسمت ها. شاید بیش از هزار سند بود. فکر می کنم آن همه اسناد را «مش اسماعیل» به ۱۵۰ یا ۲۵۰

است، اما بُنه نیست. شما سرتاسر کتاب خانم لمبتون را ورق بزنید، یک واژه بنه را آنجا نمی بینید و همه این را می دانند. برخی هم کشف بُنه را به محققین انگلیسی نسبت داده اند؛ به گروهی که در گذشته می خواستند خط مرزی ایران و افغانستان را تعیین کنند. یکی از آنها گفته بود: شیوه کشاورزی این مناطق «پا گاو» یا «پاگو» بوده که برابر است با فلان لغت یونانی! آن شخص اضافه کرده بود که: وقتی یونانی ها در روزگار باستان به ایران آمدند این شیوه را اینجور واج داده اند! در صورتی که «پا گاو» لغتی ایرانی است و محلی های ما «پاگو» می گویند، چون گاو را هم «گو» تلفظ می کنند. من معتقدم «بنه» را با این شکل و سازوکار و این پایه های علمی، اول بار من پیدا کردم و کسانی که این سخنان را می گویند، نظرشان از روی بی اطلاعی و ناآگاهی است.

کشیان: بخش دیگری از تحقیقات شما درباره آبیاری در ایران و قنات های کشورمان است. حضرت عالی علاوه بر مقالات متعدد در این زمینه، کتابی هم در مورد «نظام آبیاری سنتی در نائین» نوشته اید. یکی دیگر از پژوهش های شما در این زمینه، کتاب «سد زیر زمینی قنات وزوان میمه اصفهان» است؛ لطفاً درباره این اثر و قنات های سد دار ایران هم توضیح بفرمائید. این گونه قنات ها مربوط به چه دوره ای از تاریخ کشورمان است و اصولاً چرا روی این قنات ها سد یا بند زده اند؟

استاد صفی نژاد: اجازه بدهید ابتدا این نکته را خدمتان عرض کنم که قنات ابتکاری ایرانی است. ساخت قدیمی ترین قنات ایران در اطراف گناباد، مربوط به ۲۰۰۰ سال پیش است. این موضوع را باستان شناسان از روی سفال هایی که آنجا پیدا کرده اند، گفته اند. این قنات هنوز هم آب دهی دارد و عمق آن ۳۴۰ متر است و از این نظر، عمیق ترین قنات ایران هم هست. در مورد پیدا کردن این قنات باید عرض کنم، زمانی که در دانشکده شهید بهشتی در فوق لیسانس رشته جغرافیا، درس «انسان و طبیعت» را تدریس می کردم، به دانشجویان گفتم: باید کار عملی انجام بدهید. یکی از دانشجویان گفت: ما در میمه اصفهان توی قناتی رفته بودیم که جلو آن سد بسته بودند و اگر بخواهید می توانم روی این موضوع کار کنم. من پذیرفتم و این دانشجو را تشویق کردم و بعد اورفت و عکس هایی از آنجا برایم آورد. مدتی بعد خودم به اصفهان رفتم و همراه آن دانشجو به آن قنات رفتیم و اطلاعات جدیدی پیدا

طبقه، قنات کله قندی، قنات مخروطی، قنات آبشار دار و قناتی که ۳۰۰ متر عمق دارد، همه اینها دور و بر کویر هستند در حالیکه در جاهای دیگر، ساختمان قنات ها ساده است.

کشیان: گفته اند که احتیاج مادر اختراع است.

استاد صفی نژاد: درست است. مردم حاشیه کویر به خاطر این که به آب احتیاج داشته اند. تمام مسایل را مطالعه می کردند و به گونه ای مشکیشان را با کم آبی و طبیعت خشک کویر حل می کردند.

کشیان: بعضی ها ادعا کرده اند که اولین قنات ها در اطراف ارومیه ساخته شده اند، این حرف تاجه اندازه می تواند پایه علمی داشته باشد؟

استاد صفی نژاد: این حرف را غربی ها زده اند و توجه نکرده اند که آخر جایی که ۸۰۰ میلی متر باران دارد و منطقه ای کوهستانی است که یک طرف آن دریاچه ارومیه است، آن طرف تر دریاچه وان و آن سوتر دریاچه ارمستان، رود ارس، رود کورش و سرچشمه فرات، چه معنی دارد کسی آنجا قنات بزند. وجود یکی دو قنات هم در آن منطقه مهم نیست، مهم این است که ابداع قنات متعلق به مردم آن منطقه نیست، ابداع قنات متعلق به کویر است. آدم هایی که در خور و جندق و بیابانک زندگی می کنند، هنوز هم به فرزندانشان یاد می دهند که چگونه در مصرف آب صرفه جویی کنند تا قطره ای آب هدر نرود. آنها به بچه هایشان می گویند: اگر یک قطره آب از دهانتان موقع آب خوردن روی زمین بچکد، یک روز در جهنم می سوزی. فرهنگ استفاده بهینه از آب، جمع کردن آب و صرفه جویی در آن، تا آنجا در آنها نفوذ کرده و هنوز هم همین طورند.

کشیان: جناب عالی در مورد قنات در کیش هم مطالعاتی داشته اید، لطفاً در این مورد هم توضیح بفرمایید.

استاد صفی نژاد: کسانی که مرا می شناختند دعوت کردند تا به آنجا بروم و مطالعاتی روی قنات های کیش داشته باشم. کیش شش قنات دارد. من یک قنات آنجا را که معروف تر است بررسی کردم و مقدار آب دهی و تقسیم آب آن را مشخص کردم و عکس گرفتم. این قنات در بلندترین نقطه کیش قرار دارد، ۱۳ متر که به داخل این قنات می روید، آبش شیرین است و بعد از ۱۳ متر دیگر شور می شود، چون به دریا می خورد و آب دریا در آن نفوذ می کند.

کشیان: قدمت این قنات مشخص شده؟

استاد صفی نژاد: من در متون قدیم که نگاه می کردم، دیدم که این قنات نزدیک به ۹۰۰ سال



کردیم که حاصلش همان کتابی شد که فرمودید.

کشیان: تاریخ تقریبی ساخت سد بر روی این قنات مشخص شده است؟

استاد صفی نژاد: سدی که روی این قنات بسته اند، کهن است ولی تاریخ ندارد. ما عکس و نقاشی آن را به تهران آوردیم و برای تشخیص زمان تقریبی ساخت، آن را به آقای دکتر رفیع فر که از باستان شناسان برجسته اند، نشان دادیم. ایشان پس از بررسی گفت: این نوع سنگ چینی متعلق به دوره ساسانیان است. ما این سد را مطالعه کردیم و دیدیم یک سد مهندسی و دارای دریچه و پلکانی سنگی است که جلو سد قرار دارد تا از بالا میزان آب پشت سد را اندازه گیری کنند و بدانند چه موقع باید دریچه ها را باز کنند. این سد برای خودش نظام خاصی داشته است. قنات وزوان در میمه اصفهان و سه کیلومتر پایین تر از آن، دهی است به نام وزوان که اهالی آن خوش نشین اند و از آب این قنات استفاده می کنند.

کشیان: از این گونه قنات هادر نقاط دیگر کشورمان هم وجود دارد؟

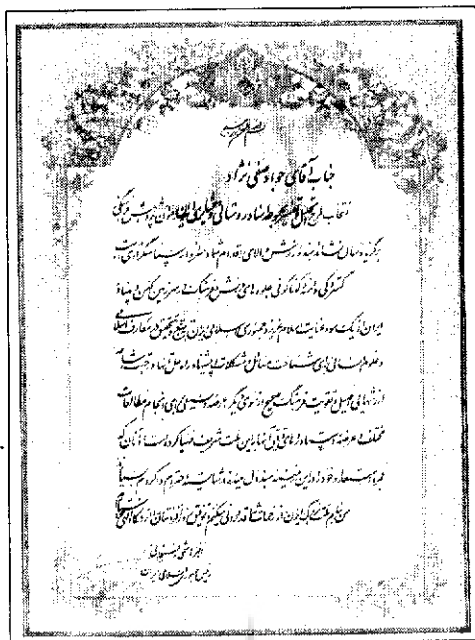
استاد صفی نژاد: بله، از این نوع قنات ها در اطراف کاشان و گناباد هم هست. نکته مهمتر این است که من هر چه تحقیق کردم به این نتیجه رسیدم که همه پیچیدگی های قنات، نزدیک کویر است. قنات دو

سابقه دارد، اما شیادی آنجا پیدا شده و قراردادی هم با کسی بسته بود به این عنوان که می خواهم در این قنات فروشگاه دایر کنم تا مردم ببینند و این قنات کهن را ببینند. طرف مقابل هم خام شده و پذیرفته بود. من چند بار به کیش رفتم. یک بار دیدم آن آقادر قنات نانویی و کبابی باز کرده و نان داغ، کباب داغ می فروشد. به ما هم غذایی داد که نمک گیر شویم و حرفی نزنیم. او آدم علاقه مند اما شیادی بود. جای خوب و با صفایی در قنات درست کرده بود، اما به خاطر گرفتن پول بیشتر و از آنجا که قرار گذاشته بود نسبت به حجم خاکی که از قنات بیرون می آورد پول بگیرد، آنقدر سقف قنات را تراشیده و کنده بود که سقف قنات ریزش کرده بود و الان قنات بدون سقف است. یک نفر را هم آنجا گذاشته اند که برای مردم توضیح بدهد که مثلاً اینجا مسیر قنات است و این که این قنات دهنه هایی دارد به عرض ۱۰ متر و به ارتفاع ۱۵ متر! و مردم تعجب می کنند که چه آبی در این قنات رد می شده! خب، مردم که داستان را نمی دانند. این در حالی است که آب این قنات، یک سنگ هم نبوده. آنجا کوزه ای هم گذاشته اند و می گویند: این کوزه در این قنات پیدا شده! در حالی که آن کوزه را همان شخص از

ملایر آورده، یک پلاک برنجی هم در قنات نصب کرده و خواسته عمر و قدمت این قنات را به عمر تأسیس حکومت در ایران برساند و روی آن نوشته: این قنات ۲۵۰۰ سال قدمت دارد! سال گذشته که من آنجا بودم، راهنما همچنان توضیح می داد که این قنات ۲۵۰۰ سال سابقه دارد. آهسته در گوش او گفتم: شما با چه سندی می گویی اینجا ۲۵۰۰ سال قدمت دارد، سابقه آن را من در آثار گذشتگان در آورده ام، چرا مردم را فریب می دهید؟

خوب است مسئولین امر متوجه این گونه مسایل باشند و اجازه ندهند اعتماد مردم نسبت به آثار تاریخی مخدوش شود.

کشتگان: یکی از آثار ارزشمند و مشترک شما «وصف خلیج فارس در نقشه های تاریخی» است که با همکاری چند تن از اساتید، پیشینه تاریخی نام خلیج فارس را در نقشه های کهن پیدا کرده اید. لطفاً در مورد این اثر مهم هم توضیح بفرمایید.



استاد صفی نژاد در سفر چهارم همراه چند تن از افراد مسلط

استاد صفی نژاد: این کتاب را پنج نفر تهیه کرده اند، اما افراد اصلی سه نفر بودند. قسمت اسلامی آن را من تهیه کردم. این کار در ایران کم نظیر است، چون سیر نام خلیج فارس یا دریای پارس، از کهن ترین روزگار آنجا آمده است.

کشتگان: برای پیدا کردن این نقشه ها از چه منابعی بهره برده اید؟

استاد صفی نژاد: برخی از این نقشه ها را از کتابخانه ملک گرفتیم، بعضی را از کتاب هایی که در کلیساها

بوده و بعد به موزه لندن سپرده اند، استفاده کردیم. تعدادی از نقشه ها در کتاب های خارجی بوده که دانشگاه تهران از بعضی از آنها کپی تهیه کرده و در اختیار ما گذاشتند. نقشه های اروپایی را هم آقای دکتر محمدباقر وثوقی کار کرده است.

کشتگان: قدیمی ترین نقشه مربوط به خلیج فارس در دوران اسلامی مربوط به چه قرنی است؟

استاد صفی نژاد: قدیمی ترین نقشه که در کتاب با خط قرمز مشخص شده، مربوط به قرن دوم هجری است. البته از قرن های بعدی هم نقشه داریم.

کشتگان: استاد! پیشینه تاریخی نقشه کشی ایرانیان به چه زمانی برمی گردد. آیا از دوران باستان هم نقشه ای به دست آمده است؟

استاد صفی نژاد: از نقشه های اصلی در ایران باستان چیزی در دست نداریم، ولی توصیف آنها را در کتب دوران اسلامی مشاهده می کنیم. در آن دوره ایرانیان پهنه ایران را در مرکز ترسیم می کردند و با در نظر گرفتن جهات جغرافیایی، کشورهای همسایه را دورادور ایران ترسیم می کردند و معتقد بودند که ایران مرکز جهان است.

جغرافیدانان ایران باستان، پهنه دنیای شناخته شده آن زمان را به هفت قسمت تقسیم می کردند و هر قسمت را یک کشور می گفتند. در دوران اسلامی این تقسیم بندی ایرانیان مورد تأیید بسیاری از جغرافیدانان مسلمان هم قرار گرفت. در این نوع تقسیم بندی که اساس آن بر پایه «ایران مرکزی» بود، عراق را «دل ایرانشهر» می گفتند. بعضی ها معتقدند که اعتقاد جغرافیدانان یونان به «هفت اقلیم» هم بر اساس تصور هفت کشور ایرانیان باستان بوده است.

کشتگان: دانشمندان ایرانی در مکاتب جغرافیایی و ترسیم نقشه جهان، چه جایگاهی دارند؟

استاد صفی نژاد: به طور کلی از دوران باستان تا دوران اسلامی و قبل از حمله مغول، پنج مکتب جغرافیایی در جهان مطرح بوده، اول، مکتب هفت کشور که مکتب جغرافیایی ایران بود. دوم، مکتب هفت اقلیم یا مکتب جغرافیایی یونان، سوم، مکتب ابن بلخی، چهارم مکتب بکران، یعنی مکتبی که

مربوط به نوآوری های محمد بن نجیب بکران بود، جغرافیدانی که اولین نقشه شبکه دار را در قرن هفتم هجری کشید، یعنی درست ۲۲۵ سال قبل از کشیدن اولین نقشه شبکه دار توسط اروپائیان بود.

کشیکان: منظور از نقشه شبکه دار چیست؟

استاد صفی نژاد: منظور نقشه هایی است که طول و عرض جغرافیایی دارند و به شبکه بندی و درجات تقسیم بندی متداول امروز مجهزند. این مکتب نجیب بکران یک ویژگی عمده جهانی دیگر هم داشته که تا امروز حفظ شده و آن، نوع رنگ آمیزی او برای هر نشان طبیعت است که هنوز هم بر همان اساس باقی مانده، مثلاً رنگ زرد برای بیابان ها، کویرها و ریگزارها، رنگ آبی کم رنگ برای دریاها و رنگ لاجوردی برای رودها.

کشیکان: مکتب پنجم را نفرمودید.

استاد صفی نژاد: مکتب پنجم، مکتب نقشه های «مکه مرکزی» بود.

کشیکان: لطفاً درباره این مکتب هم توضیحی بفرمایید.

استاد صفی نژاد: می دانید که مسلمانان، مکه را مرکز جهان اسلام می دانستند و بعضی از جغرافیدانان مسلمان، مثل اصطخری آنجا را مرکز کره زمین می دانستند. به همین جهت جغرافیدانان قرون اولیه اسلامی، نصف النهار مکه را نصف النهار مبداء قرار دادند و تا به امروز، شرق این نصف النهار را «مشرق زمین» و غرب آن را «مغرب زمین» می گویند. به همین خاطر در تقسیمات جغرافیای سیاسی، اروپا را مغرب و سکنه آنجا را غربی و آسیا را مشرق و سکنه آن را شرقی می خوانند.

کشیکان: استاد! در نقشه های قدیم،

جغرافیدانان مسلمان ایرانی برخلاف جغرافیدانان نقشه کش امروز، همه جا در نقشه ها، شمال را جنوب و جنوب را شمال نوشته اند. دلیل این کار چه بوده؟

استاد صفی نژاد: در قدیم روش همین بوده و در این کار هم برای خودشان اعتقاداتی داشتند. این کار بیشتر بر پایه عادت بوده، چنان که محمدبن احمد طوسی همدانی هم در اواسط قرن ششم هجری در نقشه جهانی خودش، به شیوه قدما همین کار را کرده و محل شمال و جنوب نقشه خودش را برخلاف نقشه کشان امروزی ترسیم کرده است.

کشیکان: استاد! همانطور که

مستحضرید تا زمان ابوریحان بیرونی جغرافیدانان به تأثیر از نظریات یونانیان، تنها یک چهارم زمین را محل سکونت انسان

صورت نتایج بهتری خواهد داشت؟

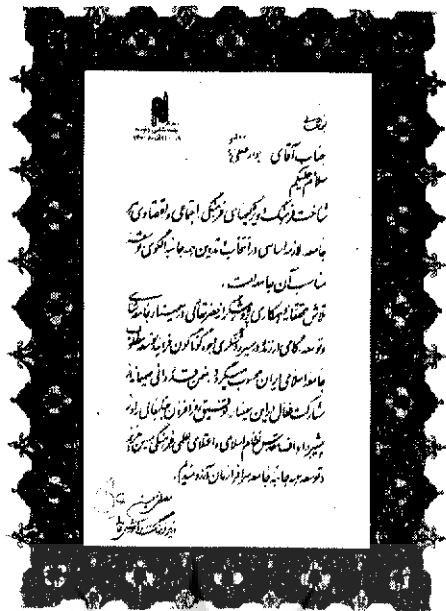
استاد صفی نژاد: من فکر می کنم قبل از هر اقدامی دولت ها باید عشایر و فرهنگ آنها را بشناسند. این قدم اول هر کار و هر خدمت است. باید عشایر را درک کرد و با فرهنگ آنها وارد میدان خدمت شد. به نظر من، دولت یا هر نهاد انقلابی دیگر حتی در ساختن یک بیمارستان یا درمانگاه در بین عشایر، باید ملاحظات و حساسیت های خاص عشایر را در نظر بگیرند و بدانند. این بیمارستان یا درمانگاه اگر مثلاً در زمین یک گروه از عشایر باشد، گروه دیگر، حتی اگر از درد بمیرند، آنجا نمی روند. این امر در بین آنها یک فرهنگ است. دولت مرکزی تا عشایر و اعتقادات آنها را خوب شناسد نمی تواند حتی به نفع آنها کاری انجام بدهد! عشایر ما برعکس آنچه شهرت داده اند، فرهنگ ریشه دار و نیرومندی دارند. این فرهنگ را باید شناخت. ببینید! همین امسال وقتی می خواستند عشایر چهار محال بختیاری را سرشماری کنند، من عضو اولیه شورای عشایر بودم. قرار بود برای عشایر پرسش نامه پر کنیم. تا بعد از تهیه پرسشنامه ها، آنها را از نظر شغلی و درآمد بررسی کنیم.

آنجا مهندسی جوان و بی خبر از ارتباطات عجیب افراد ایلی با یکدیگر، از یکی از عشایر پرسیده بود: چند فرزند داری؟ گفته بود: ۹ فرزند. پرسیده بود: از چند زن؟ گفته بود: از یک زن. پرسیده بود: اسم هایشان را بگو و گفته بود، اما اسم آخرین دخترش را به خاطر نیاورده بود و به مهندس جوان ما گفته بود: همین حالا می روم اسمش را زود از مادرش می پرسم و برمی گردم.

مهندس جوان پرسیده بود: همسرت همین جاست؟ گفته بود: نه، خانه ما پشت همین کوه است! مهندس جوان گفته بود: از این جا تا پشت کوه چقدر راه است؟ گفته بود: دو روز. مهندس جوان پرسیده بود: پس چطور می گویی می روم زود می پرسم و برمی گردم؟ مرد ایلیاتی گفته بود: کاری ندارد، من زود برمی گردم.

ببینید! عشایر یک شیوه ارتباطی عجیب برای خبر دادن و خبر گرفتن از یکدیگر دارند به نام «بگ زدن» آنها تن صدایشان را تغییر می دهند و به صورت خاصی فریاد می زنند و سوال یا خبرشان را به سمتی که می خواهند می فرستند. اگر در فاصله نزدیک آنها روستایی یا ایلیاتی دیگری باشد، همان صدا را در همان مسیر «رله» می کند و همین طور این عمل ادامه پیدا می کند تا صدا به محل مورد نظر برسد و پاسخ به همین ترتیب برگردد.

این صدا برای افراد ایلی شناخته شده است و مفهوم دارد - مثل مورس زدن برای ما - عشایر از همین طریق ورود غریبه ها به ایلی را به دیگران که در



می دانستند و آن را «ربع مسکون» یا «ربع معمور» می گفتند. ابوریحان بیرونی در کتاب «تحقیق ماللهند» و قانون مسعودی، این فرضیه را رد کرد و با دانش وسیعی که داشت، وجود خشکی دیگری را در زمین، علاوه بر ربع مسکون عنوان کرد و گفت: خشکی زمین تنها محدود به یک چهارم شمالی آن نیست، بلکه در نقطه مقابل آن هم باید خشکی دیگری وجود داشته باشد، و این یعنی کشف یا اثبات وجود آمریکا.

استاد صفی نژاد: بله، نظریه علمی او درباره وجود خشکی دیگری در مقابل ربع مسکون شمالی زمین، آن هم در آن روزگار، کشف بزرگی بوده است.

کشیکان: ایلات و عشایر و شناخت آنها، یکی دیگر از موضوعات تحقیقی، تخصصی و مورد علاقه شما بوده، کتاب «ایلات مرکزی ایران» و دهها مقاله ای که شما درباره ویژگی های ایلات و عشایر کشورمان نوشته اید، نشانگر نگاه پژوهشگرانه جناب عالی به این مقوله است. در رژیم گذشته، دولت ها به ایلات و عشایر به چشم یک تهدید نگاه می کردند، اما بعد از پیروزی انقلاب، امام خمینی (ره) عشایر را ذخایر انقلاب معرفی کردند. به نظر شما سلوک مطلوب دولتمردان ما با عشایر، در چه

محل های دورتری هستند می رسانند.

به هر حال، آن ایلیاتی منظورش را از طریق «بنگ زدن» به همسرش می رساند و جواب می گیرد. مهندس جوان ما مشغول پر کردن پرسشنامه آخری بوده که مرد ایلیاتی داخل می شود، سلام می کند و می گوید: آقا مهندس پرسیدم، اسم دختر آخرم فاطول است. ایلیاتی ها به فاطمه، فاطول می گویند.

کنشگان: درگیری های سختی که رژیم پهلوی با عشایر داشت و تا اوایل دهه چهل هنوز ادامه داشت، نشانگر این بود که نگاه حکومت به ایلات و عشایر، نگاهی تحقیر آمیز و ستیزه جویانه بود.

استاد صفی نژاد: علت این بود که آنها فرهنگ عشایر ما را نمی شناختند و تصورشان از ایل و ایلیاتی و عشایر این بود که مثلاً یک مشت آدم اند و در یک قسمت از کشور گوسفندداری می کنند و بیلاق و قشلاق دارند! در حالی که این تصور اشتباهی بود. باور کنید اگر صد گروه تحقیقاتی هم به میان ایل های ما بروند، تحقیق درباره آنها تمام نمی شود! آنها شیوه های خاصی برای پیدا کردن دزد اموال و احشامشان دارند. برای این کار، زمین را به

دقت نگاه می کنند، جای پای دزد را شناسایی می کنند و آن را با گچ قالب می گیرند، بعد از آدم های مشکوک می خواهند که پایشان را در آن قالب بگذارند و به این صورت دزد اموال و احشامشان را پیدا می کنند.

کنشگان: عکس العمل عشایر در دیدار با شما به عنوان پژوهشگر چگونه بود؟

استاد صفی نژاد: بنده از سال ۴۵ تا حالا، یعنی ۴۲ سال است روی مسایل عشایر ایران کار می کنم. مطالبی راجع به عشایر تحقیق کرده و درآورده ام که خود آنها هم از آن خبر نداشتند و به

همین جهت، مرا دوست دارند. بارها می گفتند: ما خودمان را نمی شناختیم، شما ما را به خودمان شناساندی، بنده با تجربه ای که دارم عرض می کنم، عشایر ما خشن نیستند. قبل از انقلاب هم با زبان انسانی و حتی به صورتی مسالمت آمیز و مهربانانه به مأموران شاه می گفتند که وضع معیشت و آبشان چقدر خراب است، اما آنها گوش نمی دادند. اجازه بدهید خاطره ای برایتان نقل کنم:

قبل از انقلاب، در منطقه بهمئی در شرق کهگیلویه، شاه، عشایر را سرکوب کرده بود و یک

دوغ می دهید! می گویند: شما غذایتان را بخورید، بعد از صرف غذا، داستان را برایتان تعریف می کنیم. غذا که تمام می شود، یک لیوان آب برایش می آورند، آبی که وقتی جلو نور می گیرند، می بینند کرم های ریز فراوانی توی آن شناورند. بعد به آن آقا که نماینده دولت و شاه بوده می گویند: آقا! ما از این آب می خوریم و با این آب زندگی می کنیم. اگر سر غذا برایتان آب می آوریم، دیگر غذا نمی خورید، دوغ آوردیم که کرم های توی آن پیدا نباشند. این وضع و حال ماست، به داد ما برسید!

کنشگان: به نظر شما پس از پیروزی انقلاب در این زمینه برای حل مشکل عشایر مزبور اقدامی صورت گرفت؟

استاد صفی نژاد: یکی از تحولاتی که بعد از انقلاب در مناطق عشایری ما رخ داد و من شاهدش بودم، این بود که یک بار به همین جایی رفتم که سر سفره به جای آب دوغ آورده بودند تا کرم های آن پیدا نباشد. دیدم جهاد سازندگی یک حوضچه هایی آنجا درست کرده و آب پاک و سالم در این حوضچه ها و لوله ها هست. روستاییان هم برای مصرف خود و دامشان از آن آب استفاده می کردند. آنجا اگر فرضاً

۲۰ خانوار زندگی می کردند، ۲۰ حوضچه هم داشت که بالای هر کدام کنتوری گذاشته بودند. خب، مأمور آب سر برچ می آید و قبض می دهد و دعوادر می گیرد. این به خاطر این است که دولت مرکزی یک کار بدون مطالعه و برنامه را آنجا انجام داده، کار ظاهراً خوبی که نتایج بدی به بار آورده. آنها عادت به کنتور و پرداخت قبض آب ندارند.

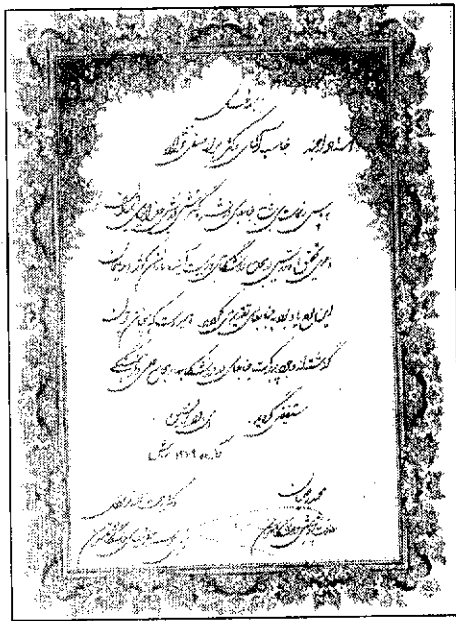
کنشگان: پیشنهاد شما در این گونه موارد چیست؟

استاد صفی نژاد: به نظر من بهتر

است که عده ای آدم باتجربه و

باسابقه که با عشایر زندگی کرده اند و از مسایل عشایری و روستایی اطلاع دارند و به علوم انسانی آگاهند، مأمور برنامه ریزی برای این قبیل کارها بشوند تا با توجه به مشکلات و تلفیق نظریات متخصصین و مردم محل، طرح کاربردی مفیدی ارائه کنند. متأسفانه برخی از کاربلدهای ما که جامعه را می شناسند و می توانند کارهای مفیدی انجام بدهند، یا درگیر مسایل معیشتی روزانه شان هستند، یا گوشه گیرند.

کنشگان: با توجه به وضع تحقیقات



شبهه - کنگره جغرافیایان، اردیبهشت ۱۳۶۴، استاد صفی نژاد در کنار دکتر محمد حسن کنش (دو نفر وسط)

نفر نظامی را آنجا گذاشته بود که مواظب آنها باشد. افراد روستاهای بهمئی که همه کشاورز بودند، این آقا را یک شب مهمان می کنند و برایش بره ای می کشند و با برنج سرسفره می گذارند. آن آقا موقع غذا خوردن تشنه می شود و می گوید: مقداری آب برای من بیاورید. می روند برایش دوغ می آورند و می خورد. دوباره تشنه می شود و آب می خواهد، باز هم برایش دوغ می آورند! می پرسد: داستان چیست؟ من هر بار از شما آب می خواهم شما به من

جغرافیایی در کشور، جای چه تحقیقی را در جامعه علمی کشورمان بویژه در حوزه جغرافیا خالی می بینید؟

استاد صفی نژاد: من با توجه به همه آنچه که فرمودید و با توجه به وضع خشکسالی های متناوب در کشورمان، احساس می کنم گرفتن آمار از قنات های کشور و پی بردن به مدار گردش آب آنها در روستاها، کاری سودمند و ضروری است که باید هر چه زودتر انجام بگیرد.

کشیکان: انجام این کار و شناختن مدار آب قنات های کشور چه اثری در بهبود وضع کشاورزی ما می تواند داشته باشد؟

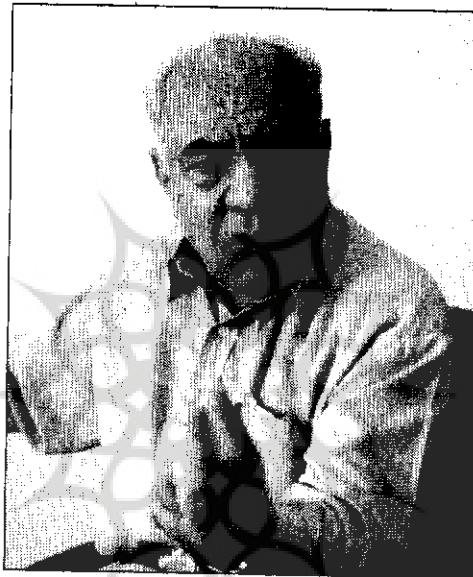
استاد صفی نژاد: انجام این کار و شناختن مدار آب قنات ها یک کار زیربنایی است. ببینید! من یک فرضیه ای دارم و حرفم این است که مدار مطلوب ما در کشاورزی ۱۲ است، یعنی اینکه ما ۱۲ روز یک بار نوبت آب داشته باشیم. ما باید آن قناتی را که مدار آب آن ۱۱ روز است، ۱۲ روز کنیم و قناتی را که مدارش هفت است، به هشت تغییر بدهیم. یعنی یک شبانه روز آبدهی را بالا ببریم و درآمد حاصل از این کار را هم به خود کشاورزان بدهیم. مادر کشورمان ۶۰ هزار ده داریم و در این صورت ۶۰ هزار شبانه روز آب ما آزاد می شود. اگر ما حداقل را هم در نظر بگیریم، باز هم حداقل ۴۰ هزار شبانه روز آب ما آزاد می شود.

در این صورت می توانیم ۴۰ هزار بته جلو آن ایجاد کنیم و با احتساب این که در هر بته شش نفر کار می کنند، برای ۲۴۰ هزار نفر شغل ایجاد خواهد شد. در نتیجه زندگی حدود یک میلیون و دویست هزار نفر تامین می شود. علاوه بر این، محصول کشاورزی ما بالا می رود. آخر مشکلات ما یکی دو تا نیست. ما در این کشور نیازمند آب، هنوز یک دانشنامه قنات و آبیاری، یا یک دانشنامه ایلی-عشایری نداریم! بنده قادرم که این دانشنامه ها را سرپرستی و تهیه کنم، ولی این کار، امکانات و پشتیبانی های مادی و معنوی می خواهد. ما برای این کارها نیازمند حمایت افراد غیرتمند، دلسوز، آگاه و باجرات و جسارتی مثل آقای دکتر احمدی نژاد رئیس جمهور و آقای شریعتمداری شما هستیم. من هر بار که تیرهای روزنامه کیهان را در مبارزه با امپریالیسم آمریکا و طرفداران آن می خوانم که این چنین محکم به عنوان یک روزنامه نگار و نویسنده ایرانی با جریان های وابسته به آمریکا برخورد می کنند، احساس غرور می کنم.

کشیکان: استاد! در شرایط خشکسالی و کمبود آب در کشورمان، با توجه به دانش و تجربه ای که در این زمینه دارید، چه پیشنهادی برای مسئولین کشورمان دارید؟

استاد صفی نژاد: ببینید! من چندین دهه در مورد آب، خاک، کشاورزی، ایل، قنات و جغرافیایی

□ همسر م صبوری و سازگاری داشت، یاد م هست عید نوروز سال ۴۱ یا ۴۲، وقتی از سفر ایلام به تهران برگشتم، به خاطر وضع حمل در بیمارستان بود... زمانی هم که بچه شیر می داشتند و بیمار بودند، من برای تحقیق، بین ترکمن ها بودم و ایشان امور خانه را تدبیر می کرد و زحمت می کشید.



انسانی در کشورمان کار عملی و نظری کرده ام، اما هر چه می گویم فرضیه آبیاری کشور ما چنین است و باید چنان باشد، کسی توجهی نمی کند، یعنی آنها که مسئول اند توجهی به این مطالب و تحقیقات ندارند. متأسفانه در همین شرایط خشکسالی، هیچ مسؤلی نیامد از من به عنوان یک پژوهشگر مسایل آب و خاک پیرسد که در این شرایط چه باید کرد تا بنده، فارغ از مسایل مادی و معیشتی بشوم و همه تجربیاتم را در این مورد در اختیارشان بگذارم.

کشیکان: استاد! در حال حاضر اثری هم در دست چاپ دارید؟

استاد صفی نژاد: بله، کتاب «سیاق» بنده در دست چاپ است و بزودی توسط کتابخانه ملی ایران منتشر خواهد شد. من برای این اثر خیلی زحمت کشیدم و کار کردم.

کشیکان: اگر ممکن است درباره حساب سیاق توضیح بفرمایید، این که این شیوه محاسبه از چه زمانی در کشورمان سابقه داشته است؟

استاد صفی نژاد: «سیاق» خط رمزی دبیران ساسانی برای محاسبات بود. آن زمان با آنکه سواد در انحصار گروه خاص و تعداد معدودی از خواص

بود؛ آنها با این روش، حساب و کتاب مملکتی را به صورت رمز می نوشتند. پس از ظهور اسلام در ایران، ایرانی ها حدود ۸۰ سال با همین خط سیاق دفاتر حکومتی را می نوشتند، تا این که یکی از خلفا گویا عبدالملک مروان دستور می دهد که علایم سیاق را به عربی ترجمه کنند. مترجمین احساس می کنند که اصطلاحاتی که در روش نوشتن سیاق به کار رفته، معادلی در زبان عربی ندارد، ناچار عده ای از ایرانیان جمع می شوند و به سرپرستی شخصی به اسم یحیی فارسی که وزیر خلیفه و از دانایان علم نجوم و آگاه به خط و زبان عربی و دانش بلاغت بوده، طی سال ها زحمت، سیاق را به عربی برمی گردانند و از آن زمان غالباً تصور بر این بوده که «سیاق» عربی است، چون اعداد از آن پس به عربی نوشته می شد. مثلاً عدد پنج را خمس می نوشتند. شکل گرافیکی خمس را هم به این صورت می نوشتند که حرف اول خمس، یعنی «خ» را می نوشتند و دنباله اش را به صورت خاصی می کشیدند. منظور این است که سیاق ریشه ایرانی دارد و مربوط به دوره ساسانی است.

کشیکان: محاسبه به روش سیاق تا چه زمانی در شیوه آموزشی ما متداول بوده و از چه زمانی حذف شده است؟

استاد صفی نژاد: تدریس شیوه سیاق تا سال ۱۳۰۸ شمسی در مدارس ما معمول بوده، اما از آن به بعد به دستور رضا شاه ممنوع و منسوخ می شود. من آخرین کتابی که در این زمینه دارم، مربوط به سال ۱۳۴۴ است. یعنی تا آن سال هم به صورت خصوصی سیاق تدریس می شده. شاید کتاب دیگری هم باشد و من ندیده باشم. به هر حال، برای تدوین کتاب سیاق، نسخه های متعدد و مربوط به زمانهای مختلف را گردآوری و تحقیق کردم.

کشیکان: لطفاً از دیگر آثار که در دست تهیه و تدوین دارید بفرمایید.

استاد صفی نژاد: پژوهش های منتشر نشده من تعدادشان زیاد است. ده پژوهش برتر آنها را عرض می کنم:

- ۱- «اماکن تاریخی ری» که رساله فارغ التحصیلی بنده است و در آن، اماکن تاریخی قبل و بعد از اسلام در شهری را معرفی کرده ام.
- ۲- «سبزی کاری و سبزی کاران شهری».
- ۳- سفرنامه ای با عنوان «از تهران تا کازرون» که شرح گردش علمی من در زمان دانشجویی است.
- ۴- «مونوگرافی دهکده زیر تنگ بخش شیرداول ایلام».
- ۵- «نقش اصلاحات ارضی در شکل گیری انقلاب اسلامی».
- ۶- «دامداری سنتی در عشایر ایران».
- ۷- «نگین تاجی ها» که شاخه ای از ایل بویراحمد کهگیلویه اند در اطراف یاسوج.
- ۸- «شناخت عشایر ایران» که به سفارش

دائرة المعارف بزرگ ایران نوشته ام.

۹- «پیشگامان جغرافیا» که اثری است در ۲۱۰ صفحه و آنجا طی سه فصل، دانش جغرافیا را در دوران کهن، دوران اسلامی و شکوفایی آن در این دوره را شرح داده ام. بخش سوم را هم مربوط به جغرافیا در دوران اکتشافات تا زمان حاضر است.

۱۰- «شناختی از شمال خراسان» در این اثر شناخت جغرافیایی شهرها اماکن مسکونی، ترکمن ها، کردهای شمال خراسان و همینطور از کشاورزی سنتی این منطقه به تفصیل صحبت کرده ام.

کشیان: استاد! حضرت عالی دعوت هایی از مجامع علمی معروف جهان داشته اید، لطفاً در این مورد هم صحبت بفرمایید.

استاد صفی نژاد: همان طور که عرض کردم، قبل از انقلاب و پس از چاپ کتاب بنه سیل نامه ها و تقاضا برای اقامت در خارج از کشور و یا تدریس در آنجا از دانشگاههای خارج برابم ارسال می شد. مثلاً بنیاد فورد بورسی پنج ساله به من داد، اما من دو مشکل اساسی داشتم، اول این که واقعاً پولی برای سفر نداشتم، دوم این که حیقم می آمد که چهار یا پنج سال به خارج بروم. با خودم فکر می کردم، آنها در این مدت حداکثر به من یک دکترای می دهند؛ خوب، من که در وطنم استاد دانشگاه هستم، مدرک دکتری به چه درد من می خورد؟ این بود که در پاسخ آنها مرتب می نوشتم: نمی آیم، چون اگر بیایم به فرهنگ شما باید خدمت کنم و یا کتابی را باید ترجمه کنم، در حالیکه اگر در وطن خودم باشم، به فرهنگ خودم خدمت خواهم کرد و ممکن است چند کتاب در این مدت بنویسم. این بود که نرفتم و در آن مدت واقعاً توانستم چند کتاب بنویسم و به هر حال، خیلی کار کردم.

کشیان: در فاصله این کارها دعوت ها همچنان باقی بود؟

استاد صفی نژاد: همان زمان آنها برایم نوشتند که دعوت شما «باز» یا به اصطلاح «OPEN» است. یعنی هر وقت خواستی بیا. بلیت هواپیما هم برایم فرستادند. البته آنها می خواستند اطلاعات مرا بکشند. من موضوع را با رئیس دانشکده خودمان در میان گذاشتم، مخالفت کرد و گفت: اگر بروی کسی نیست که درس تو را بدهد. بنابراین اجازه نمی دهیم بروی. هر چه اصرار کردم نتیجه ای نداشت. عید نوروز که رسید، من حساب کردم حدود ۱۵ روز تعطیل هستم، از تعطیلات دو طرف عید هم استفاده کردم و سرانجام به آمریکا رفتم. آنجا یک ماه به خوبی تحویل گرفتند، بلیت هواپیما به من دادند و گفتند: هر جا دلت می خواهد برو و بگرد. در آن یک ماه در چندین دانشگاه سخنرانی کردم و برای هر سخنرانی هم صد دلار می دادند. بعد به من پیشنهاد کردند که آنجا بمانم. نپذیرفتم و گفتم: من ایرانی ام، باید به کشورم برگردم و آنجا باشم. بعد از آن سفر، آلمانها دعوت کردند که برای مدت

یک سال به آنجا بروم و به مستشرقان حساب سیاق درس بدهم. باز هم دانشگاه تهران با رفتن من مخالفت می کرد.

من پیش رئیس دانشگاه رفتم. بلکه بتوانم او را راضی کنم، ایشان گفت: من به تو حقوق می دهم بروی خانه بخواب و به دانشگاه نیا، ولی به خارج هم نرو! گفتم: به چه دلیل؟ گفت: به همان دلیلی که آنها نمی گذارند مهندسین خوبشان به ایران بیایند، ما هم نمی گذاریم استادان خوبمان به خارج بروند. ایشان حتی مرا تهدید به قطع حقوق کرد. گفتم: مانعی ندارد، من بدون حقوق به آلمان می روم. به این ترتیب بود که سال ۶۸ برای تدریس به آلمان رفتم.

کشیان: تنها یا با خانواده؟

استاد صفی نژاد: ابتدا خودم رفتم، یک ماه بعد هم خانمم آمد. آلمان ها برای ما یک خانه اجاره کرده بودند و ساعت درسم مشخص بود. کتابخانه ای در دانشگاه داشتند که ۳۰ هزار جلد کتاب فارسی داشت و همه هم زیر دست و در اختیار من بود. آلمان ها ماهی یک و نیم میلیون تومان حقوق به من می دادند که این مبلغ در مقایسه با حقوق کمی که در ایران می گرفتم پول خیلی زیادی بود و واقعاً تحولی در زندگی من ایجاد کرد. بخشی از آن پول را برای فرزندانم به ایران می فرستادم. نکته جالب هم این که آلمان ها هر ماه ۱۰۰ مارک از حقوق من به عنوان کمک به کلیسا و مسیحیت کسر می کردند! وقتی متوجه شدم به آنها گفتم: من مسلمانم چرا برای کمک به کلیسا و مسیحیت بدون اجازه من هر ماه ۱۰۰ مارک از حقوقم کسر می کنید؟

عذر خواستند و گفتند: فکر می کردیم شما مسیحی هستید! به هر حال، این یک سال هم گذشت.

کشیان: در آن یک سال تنها سیاق درس می دادید؟

استاد صفی نژاد: سیاق و جغرافیای انسانی، در عین حال در جاهای مختلف هم سخنرانی می کردم. بعد از اتمام دوره تدریس در آلمان، آنها پیشنهاد کردند با همان حقوق و مزایا در آنجا بمانم و حتی پیشنهاد کردند تبعه آلمان شوم، گفتم: پول مرا راضی نمی کند. من ایرانی ام و تبعه کشور دیگری نمی شوم و به ایرانی بودن خودم می بالم و افتخار می کنم. حتی دانشجویان طوماری امضا کرده بودند و پیش خانمم رفته بودند و با اصرار می خواستند آنجا بمانم، اما نپذیرفتم و گفتم: ریشه های من در ایران است و باید برگردم و آمدم. حالا با حقوق بازنشستگی ماهی ۴۵۰ هزار تومان زندگی می کنم و برای جبران کسری های زندگی ام، مجبورم در این سن و سال در چند دانشگاه درس های تکراری بدهم در حالی که من عاشق کارهای پژوهشی و میدانی ام و از کارهای تکراری بیزارم، اما چه می شود کرد؟ همدیف های من که بازنشسته شده اند، ماهی یک میلیون و نهصد هزار تومان حقوق می گیرند و من

۴۵۰ هزار تومان!

حرف آخر من در این زمینه این است که یک استاد ممکن است از نظر قوانین اداری بازنشسته شود، اما علم که بازنشسته نمی شود. چرا نباید از استادان برجسته کشور که دارای تجربه و آموخته های فراوانند استفاده شود؟ چرا در شرایط ویژه ای که کشور ما از نظر خشکسالی دارد، از تجربه و تحصیل ما برای گره گشایی از مشکلات آب و کشت کشور استفاده نمی شود؟ ما می توانیم متمر ثمر باشیم به شرطی که امکاناتی فراهم شود و از نظر مادی تأمین شویم تا مجبور نباشیم در چند دانشگاه به درس های تکراری بپردازیم.

کشیان: استاد! ضمن تشکر از جناب عالی برای این گفت و گو، تقاضا می کنیم اگر سخن ناگفته یا پیشنهاد خاصی دارید، مطرح بفرمایید.

استاد صفی نژاد: من هم از شما و همه همکارانتان ممنونم. تنها پیشنهادم این است که مجله کیهان فرهنگی به خاطر جایگاه علمی و فرهنگی ارزنده ای که در ربع قرن توانسته در بین قشر دانشگاهی و فرهیختگان کشور پیدا کند، همه ساله در شماره اسفندماه خودش یکی از برجستگان علمی- فرهنگی و نوآور کشور را به عنوان «مرد علمی سال» انتخاب و به جامعه معرفی کند. این کار در ایجاد انگیزه و فراهم کردن فضای علمی در کشورمان بویژه در شرایط فعلی که نیاز فراوانی به این گونه امور داریم، بسیار موثر خواهد بود.

کشیان: با تشکر از حسن ظن شما، این پیشنهاد از مسئولیت کیهان فرهنگی فراتر به نظر می رسد آن را با مسؤولین موسسه کیهان مطرح خواهیم کرد.

موارد زیر در یادنامه آیت الله تجلیل (شماره پیش کیهان فرهنگی) اصلاح می شود:
- از همدوره های بنده (جلیل تجلیل) در حوزه تبریز، حجت الاسلام سیدهادی خسروشاهی نویسنده معروف و سفیر سابق ایران در واتیکان، مرحوم آیت الله سیدعبدالمجیدایروانی، آیت الله دروازه ای و آیت الله سیدعبدالرحیم خلخالی بودند.

- صفحه ۱۲ ستون اول، سطر ۱۴: همدوره های مرحوم آیت الله ابوطالب تجلیل در تبریز، آیت الله شریانی، علامه محمدتقی جعفری و آیت الله سیدابوالحسن مولانا بودند که اخیراً فوت کردند.

- صفحه ۱۷ ستون سوم، سطر ۱۴، اینچنین اصلاح می شود: آفاضیاء فاضل لنکرانی داماد مرحوم آیت الله ابوطالب تجلیل هستند.